

رسائل قاجاری  
کتاب دوم



ابوالحسن میرزا قاجار (شیخ‌الرئیس)

اتحاد اسلام

به کوشش: صادق سجادی





اسکن شد



نشر تاریخ ایران: ۲۰  
مجموعه‌ی متون و اسناد تاریخی: ۱۷

## رسائل قاجاری

کتاب دوم:

## اتحاد اسلام

الر:

ابوالحسن میرزا قاجار (شیخ الرئيس)

به کوشش:

صادق سجادی



نشر تاریخ ایران (شرکت سهامی خاص): تهران، فلسطین شمالی،  
۱۴۶ - طبقه سوم، تلفن: ۶۵۹۸۴۴.

نویسنده: ابوالحسن میرزا قاجار (شیخ الرئیس).

اثر: رسائل قاجاری، کتاب دوم: اتحاد اسلام.

به کوشش: صادق سجادی.

چاپ اول: تابستان سال ۱۳۶۳ هجری شمسی.

حروفچینی و چاپ: نقش جهان.

صحافی: نقش جهان.

تیراژ: ۳۰۰۰۰ (سه هزار) نسخه.

حق چاپ محفوظ و در اختیار «نشر تاریخ ایران» است.

## معارف

موضوع آثاری که «نشر تاریخ ایران» منتشر می‌کند، اختصاص دارد به متون، اسناد، و پژوهش‌های تاریخی در باب گذشته‌ی ایران. این آثار تحت عناوین:

**مجموعه‌ی متون و اسناد تاریخی**  
**مجموعه‌ی پژوهش‌های تاریخی**

ارائه شوند. ویژگی این آثار، اختصاص آنهاست به زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی تاریخ ایران. هدف از نشر این آثار، شناخت کم و کیف گذران مردم است در ایران گذشته، که چسان زیستند، بر چه بودند، و بر ایشان چه رفت.

**نشر تاریخ ایران**

## رسائل قاجاری

(مجموعه‌یی از منابع پژوهش در تاریخ فرهنگ و تفکر سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی ایران در عصر قاجار)  
«رسائل قاجاری» عنوان مجموعه‌یی است از منابع مورد نیاز جهت پژوهش در تاریخ فرهنگ و تفکر سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی ایران در عصر قاجار. هدف از نشر این آثار، تنها ارائه مواد مورد نیاز این پژوهش و تسهیل دسترسی پژوهندگان است بدانان. طبع کتب، رسالات، و مقالات مندرج در این مجموعه، به هیچ روی دال بر موافقت یا مخالفت ما با مضمون و محتوای آنان نیست. لاجرم، جز آنچه به مشخصه‌ی تاریخی این مواد مربوط است، چیزی بیش از جانب ما گفته نخواهد شد. رد یا که قبول مضامین این آثار، که به هر صورت محصولی است از تفکر پیشینیان ما، برعهده‌ی پژوهندگان و ساعیان در پژوهش تاریخ فرهنگ و تفکر ایران است.

نشر تاریخ ایران

## در احوال نگارنده

شاهزاده ابوالحسن میرزا معروف به شیخ الرئیس، متخلص به حیرت پسر محمدتقی میرزا حسام السلطنه پسر هشتم فتحعلیشاه قاجار است. وی که از فضلاء و ادبای دوره قاجار است در سال ۱۲۶۴ هجری قمری در تبریز متولد شد و در سال ۱۳۳۶ هجری قمری در تهران درگذشت.

شیخ الرئیس که در دوران استبداد محمدعلی شاه قاجار، به سلك مشروطه خواهان پیوسته بود پس از بتوپ بستن مجلس فراری می‌شود و سپس محمدعلی شاه وی را می‌بخشد.

شیخ الرئیس از جمله کسانی بود که سید جمال‌الدین بدو عنایت داشت و وقتی باتوافق سلطان عبدالحمید عثمانی، انجمنی از روحانیان و دانشمندان شیعه مذهب ایرانی و غیرایرانی برای تحقق اتحاد اسلامی تشکیل می‌دهد، شیخ الرئیس را نیز به انجمن فرا می‌خواند و از حاضران می‌خواهد که رسالاتی به علمای اسلام در همه جا نوشته و پس از شرح اوضاع اسلام و ممالک اسلامی، مسلمانان را به اتحاد و اتفاق فرا خوانند.

از این انجمن حدود ۴۰۰ نامه و رساله به تمام ممالک اسلامی که شیعیان در آن سکونت دارند فرستاده می‌شود و شاید بتوان گفت که رساله حاضر نیز بدنبال همین فعالیتها نگاشته شده باشد. از محتوای این رساله می‌توان استنباط کرد و بلکه بصراحت می‌توان خواند که شیخ الرئیس خود دست به سفر زده و در هندوستان، مردم را به اتحاد و اتفاق فرا میخوانده است.

شیخ الرئیس در افتتاح اولین دوره مجلس شورای ملی عضویت داشته و يك بار در جلسه خصوصی به ریاست انتخاب می‌شود.

ص. سجادی





## هو تعالى شأنه

این کتاب نافع و سراج لامع از آثار علیه و انوار علمیه جناب مستطاب افادت نصاب، اشرف العلماء والمجتهدین و حامی حوزة الدین، فخر المحققین و ثقة الاسلام، عمدة الفقهاء الاعلام، نواب ارفع امجد والاحضرت شریعتمدار ذوالریاستین، مولانا الاعظم آقای حاجی شیخ الرئیس ادام الله بركات انفاسه القدسیة و مد ظله العالی است.



### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خداوندی که تا درون پرده‌ها همراه است و از بطون کرده‌ها آگاه و بر قلوب بندگانش یگانه گواه، شاهد صدق مقال این عبد است. «و کفی بالله شهيدا»<sup>۱</sup> که از نگارش این رساله و گزارش این مقاله، بجز اعلاى کلمة اسلام و احیای دین حضرت خیر الانام صلی الله علیه و اله مقصودی ندارد، و سخن جز به رضای الهی نمی گذارد، «انما نطعمکم لوجه الله»<sup>۲</sup> تا خطوط شعب اسلامیة و دایرة دینیة را به نقطه مابه الاشتراك و مرکز مابه الاتفاق، التقای وصله‌ای دهد، و قلوب موحدین را در جلب وفاق و سلب نفاق، ابتغای وسیله کند. ارجو که به این مقصد مشروع موفق شوم و ذوق سخنم بامذاق نکته سنجان مطبوع و موافق افتد: «الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه»<sup>۳</sup> و روی سخن با کسانی است که هوش کافی دارند و موشکافی دانند. و با قلبی صافی، منزّه از کدورت بی انصافی، چون آیینه مصقول

---

۱- الفتح / ۲۸

۲- الانسان / ۹

۳- الزمر / ۱۸

باشند و به مطالعه این کتاب مشغول: «لمن كان له قلب او القى السمع و هو شهيد.»<sup>۴</sup> و گرنه کلام هر قدر شیرین و لذیذ باشد و گوارا تر از عجل خنید در وجدان هرزه دهنان بی مزه «لكل همزة لمزة»<sup>۵</sup>، مورث و بل خواهد بود نه باعث میل، «لینذر من كان حياً»<sup>۶</sup> با که گویم در همه ده زنده کو سوی آب زندگی پوینده کو «قل اللهم ذرهم. رب اشرح لی صدری و یسر لی امری»<sup>۷</sup>.

اما بعد، فقد قال الله تمت كلمته و عمت عظمته فی قرآنه العظیم و فرقانه الکریم: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً.»<sup>۸</sup> زان گذشته که متقلدین هر دین و معتقدین هر آئین، بجز محسنات دیانت خویش باز نشناسند و به آنچه در پیش داشته اند تصور کم و بیش نکنند. امروز اگر به چشم بی طرفی ملاحظه شود، معاینه خواهد شد که اساس دین مقدس اسلام در اعلا پایه متانت و استحکام، و اقوم شرایع است و احسن و دایع و مناسب با ترقیات فطرتها و طبایع. و تا فلك اطلس را دوران باشد و ملك اقدس را طیران، کلمه ای جامعتر و آئینی نافعتر از دیانت اسلام بدیدار و پدیدار نخواهد آمد که آرایش همه عالم و آسایش عموم امم را کفایت و کفالت تواند کرد، و قاطبه بنی آدم را به مسلک صلاح

---

۴- ق / ۳۷

۵- الهمزه / ۱

۶- یس / ۷۰

۷- طه / ۲۵

۸- المائده / ۳

و منسك فلاح هدايت ودلالت تواند نمود، «ذلك الدين القيم»<sup>۹</sup> واز اين بيان چنان گمان نشود که در تقدیس ادیان سابقه و تعظیم شرايع صادقه، حرفی می‌رود! چه، تمام آن نوامیس مقدسه و ترتیبات مؤسسه، در مرتبه ظهور و فیضان نور موقت بوده‌اند و محدود: «ولكل كتاب اجل ممدود ولكل اجل كتاب مرقوم يشهده المقربون»<sup>۱۰</sup> و ارباب علم نیکودانند که اگر در مرتبه تشریح و تکوین، رقمی بصورت محو و ترقین آید و خط دیگر، اثبات و تلقین؛ این نسخ و بدا در کارگاه خدا اظهار کرامت است نه اقرار ندامت. «و ماكان ربك نسیا»<sup>۱۱</sup> در نظم دفتر وجود و تجدید مطلع فیض وجود، قافیه مکرر نیست، آنچه در نظر ما ظهور مالم یظهر است، بوجهه‌ای دیگر جز اظهار مالم یظهر نیست. «بل هم فی لبس من خلق جدید»<sup>۱۲</sup> چونانکه طبیبی حاذق و معالجه‌ی مشفق که رشته مزاج گرفته، نوشته علاج می‌دهد، هر روزش به اقتضای طبابت و اقتضای اصابت، نسخه و دوایی است و نسخ و بدایی: «نات بخیر منها او مثلها»<sup>۱۳</sup> مریضی که واگویه هذیان دارد و پاشویه بحران، شاید بر معالجات اعتراض کند و به تدبیر او راضی نشود که: ترتیب دوم برخلاف ترکیب شب هفتم است. همانا پس از سهو مرسوم، صحو معلوم کرده و محو

---

۹- التوبه / ۳۶

۱۰- المطففین / ۲۱

۱۱- مریم / ۶۴

۱۲- ق / ۱۵

۱۳- البقره / ۱۰۶

مرفوم. چنانکه «الذین فی قلوبهم مرض»<sup>۱۴</sup> بر حضرت رسالت پناهی، و آن طیب مقدس الهی و شفابخش دردهای غیر متناهی، به همین روش الفای حجاج می کردند و ابقای لجاج. «غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا»<sup>۱۵</sup>

از آنجا که حکمت بالغه و رحمت سابقه حضرت احدیت، مهر خاتمیت در انگشت مبارک جناب احمدی نهاد، و دین قومیش را پیرایه سرمدی داد و تشریف ابدی: «الله يعلم حیث یجعل رسالته»، لاجرم دین مبین و آئین متین این رحمة العالمین، چون قصر مشید سر به بلندی کشید و بنای این کاخ مقدس بدوام چرخ مقوس بسته شد، و بشد و وصل و بند و بست خلود پیوسته آمد. «حلالی حلال الی یوم القیامة و حرامی حرام الی یوم القیامة»<sup>۱۶</sup> و اصل ثابت و اساس راسخ این دین پاک، همان کلمه طیبه توحید است که خواجه دوسرا در نزول از جبل حری، بی اندیشه چون و چرا، اعلای صیت فرمود و احیای میت «قولوا لا اله الا الله تفلحوا». و قوت این کلمه تابه میزان ملکوتی، با سنگینی آسمان و زمین مقابله تواند کرد. بلکه سموات مطبقة یا کرات معلقه را بامقابله این کلمات الهیه قوت تدافع نماید و قدرت تمانع نباشد. روشتر بگویم، عالم ملک به کلمه الهیه، وجود می گیرد و پرده غیب می درد و جلوه شهود می پذیرد. مجعول و معلول را با مقایسه به علت؛ بجز خفت و ذلت، وزن دیگر نخواهد بود

۱۴- البقره / ۱۵

۱۵- المائده / ۶۴

۱۶- حدیث نبوی. در سفینه البحار ج ۱ / ص ۲۹۹ این چنین ضبط شده است، «حلالی حلال الی یوم القیامة و حرامی حرام الی یوم القیامة».

«لا حول ولا قوة الا بالله.» هر چه می‌خواهم بااستشهاد و اشعار، این سخنان ساده را نقش و نگارندهم که مانند عروس نکوروی، بسی جهیز [و] با آرایش ماشطه، مقبول و عزیز باشد. این شعر از خیالات خودم خواهی نخواهی جای مناسب گرفت و ثبت افتاد.

آسمان مستی ما دهد وللارض نصیب

گفت ته جرعه‌ای از کاس کرامم هوس است

و مثل این کلمه طیبه چون شجره طیبه است، و سایر اوامرو شعایر، فزایش و نمایش این اصل ثابت و نابت است که به دست تأیید از مغرس توحید بیرون آید، «کزرع اخرج شطاه». پس معلوم شد که اساس و مبنای دین اسلام بر یکتاشناسی است، و از رشته یکتای سبع‌المثانی، اتصال به فرد بلاثنای مقصود است. به نغمه‌سازی روح «قدوس سبوح رب الملائكة والروح»، که اوتار مثانی و مثالث یهود و نصاریا این کلمه سزا، و نغمه روح فزا، سامعه خراش موحدین پارسا است و برون دایره یکتایی، همه ناسزا و نارسا است. «أرباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار؟»<sup>۱۷</sup> و اگر بدیده انصاف نگران شویم، طمانینه یقین‌زاید و شگفتی همی‌فزاید که از آن ظلمات جاهلیت و غواستق شرك، این صبح صادق و فروزنده شارق چگونه دمید؟ و از آن افق تیره و تار بت‌پرستی، نور خداشناسی از کجا تایید؟ و از بجوحه قومی زبون اخلاق ناستوده و موهون اطوار ناپسنندیده، دینی جامع مکارم اخلاق و محامد سجایا از کدام مطلع سرزد؟ که امی، معلم کتاب و حکمت شد و مدرس صحف عصمت.



آئینی آورد در نقطهٔ توسط کمال و در خط حقیقت اعتدال. معارف الهیاتش موزون و وجیه، ممتزج از حرارت تشبیه و برودت تنزیه «لاشرقیه ولاغریبه»<sup>۱۸</sup> مشوق احکامش بیم و امید و وعده و وعید، اما نه چندان رجا که به کارهای باطل مغرور دارد. و میزان صدق جناب رسالتآب را صحبتی روشتر و برهانی نمایان‌تر از قرآن کریم و متانت شرع قویم‌نتوان آورد: گردلیت باید از وی رخ متاب. زیرا که اگر صاحب دعوی نبوت در عالم صورت، هزاران معجزه و کرامت نماید و ابواب خوارق عادت گشاید، ولی احکام دین و یاسای آئین او به میزان عقل سلیم و در صراط مستقیم نباشد، و طوری فرمان راند که با حفظ نفوس و عقل و ناموس و ضیانت اموال و انساب و استقامت آداب منافی باشد، در بازار خردمندان به هیچش نخرند و عاقلانش فرمان نبرند. چه اگر به تصرف نفسی، شجری پویا شود و یا حجری گویا، لکن آن رفتار و گفتار از جادهٔ قوام و مادهٔ نظام خارج باشد، در نظر عقلا با حقیف اشجار و هبوط احجار، از تأثیر رباح عاصفه و زلازل قاصفه یکسان آید و اهمیتی ننماید. و هندسهٔ دین مقدس احمدی صلی الله علیه و آله چندان مایه رزانت و پایهٔ متانت دارد که اگر تمام خردمندان عالم و حکمای امم در آفاقش دور زنند و در اعماقش غور کنند، نقطه‌ای کم و بیش، و نکته‌ای پس و پیش نتوانند کرد؛ که من این مسأله بی‌چون و چرا می‌بینم. «ان هذا القرآن یهدی بالتی هی اقوم»<sup>۱۹</sup>

---

۱۸- سورهٔ النور / ۱۸

۱۹- الاسراء / ۹

واضح تر بگویم: اگر هوشمندان و نظم پسندان که از ذوق تدین طرفی نبرده‌اند و از شوق تمدن حرفی می‌زنند، اتفاق آراء کنند و اجتماع شورا بروضع قانونی نافع و دستوری جامع که حافظ حقوق عباد باشد و حامی حدود بلاد، آنجا فهمشان طائب شود و سهمشان صائب [که] با اصلی از اصول شرع اطهر موافق افتد و مطابق آید. زیرا عقول جزئی، فروع عقل کل و فروغ انسراج منیر است، و تا از فطرت سلیمه اصل، به عارضه فصل بعدالوصل تبدیلی روی نداده «فطرة الله التي فطر الناس عليها»<sup>۲۰</sup>، عقل سلیم و شرع قویم از یک صلب برابرند و از یک بطن برادر، «كلما حكم به العقل، حكم به الشرع». چنانکه امروز بعضی از دول سایره و مال کافره، پس از قرون عدیده که در حجاب تعصبات شدید بوده‌اند و به قانون ملکوتی دین پیغمبر صلی الله علیه و آله و قعی نمی گذاشتند، مقتضیات و احکام اجباریه طبیعت، آنان را به اجراء و امضای برخی از اوامر شریعت مکلف و مجبور کرده، «وذلك ما كنت عنه تحيد»<sup>۲۱</sup> همچون ممنوعیت شرب مسکرات ام‌الخبائث والمنکرات، و تجویز طلاق با ناسازگاری اخلاق و دوام نشوز و شقاق، و معدوریت در ختنه و غیر ذلك. حاصل آنکه آن ذات ستوده صفات که معاصرین و معاشرینش با عیب جنون یاد می‌کردند و خود را به تربص ریب منون شاد می‌خواستند، ساحر و شاعرش می‌گفتند و مسحورالمشاعرش می‌خواندند و به راهنمایی آن نور کبریایی، التفات و اعتنایی نداشتند،

---

۲۰- الروم / ۳۰

۲۱- سورة ق / ۱۹

که اساطیر اولین و دساتیر گذشتگان از بارگاه روح و کارگاه فرشتگان نیاید و قوت این گفارها بعد از گوینده نپاید، اکنون پس از هزار و سیصد و دوازده سال از هجرتش می‌گذرد و هزار و سیصد و بیست و دو سال از دعوتش، اسرار احکام دین، و حکم او امر صدق آئینش بر دقیقه‌شناسان و حکمت‌سنجان مکشوف می‌گردد که گامی به خطا نرفته و نطقی به هوا نگفته. معلمش شدید القوی است و خط حرکتش در صفحه هدی، و سرمشق تعلیماتش از قلم اعلی، «هو الذی بعث فی الامیین رسولا»<sup>۲۲</sup>

اگرچه بعضی از کوتاه‌نظران و بی‌بصران جاهل عامی یا عاقل متعامی، درباره‌ای از مواد احکام ایمانی و ارقام قرآنی، متعرضانه سخنی بافته‌اند و بزعم خود ایرادی وارد یافته‌اند، چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند. از جمله درجاده قصاص قتل که مایه حیات اولی‌الالباب، و حفظ رشته نظام را امتن اسباب است، گویند کشتن قاتل زیادتى در اراقة دم است و موجب تقلیل بنی آدم است. و در نظر خیرخواهان نوع بشر، تدارك شری به شر نشاید بلکه اجرای این حکم فایده نبخشاید. چه مقتول اعاده نشود و قتل نفوس مزید علت فسوس گردد، یحتمل خصومت بین الفریقین تأکید شود و مفسده قتل تجدید. آری کسانی که در احکام مقدسه شرع مبارک، تتبع سطحی دارند نه تمتع عمقی، باید این گونه اعتراضهای حمقی نمایند. «حفظت شیئا و غابت عنك اشیاء» اولاً تسلی ماتم‌زدگان و تشفی ستم‌زدگان که ورثه مقتولند و اولیای مظلوم، در سلطان قصاص

است و منحصر به عنوان خاص. سائس انام و حارس نظام، تضييع چنین حقی نکند. و حکم حبس، موقت باشد یا مؤبد، نه از این طرف تسکین التهاب کبد کند نه از آن طرف رادع از کار بد آید. زیرا که یقین بر بقای حیات در جای خلاص، همچون خوف قصاص، نفوس شریه را عنان کش نتواند شد. ثانیاً شارع مقدس که به اقتضای عدل و لطف، این سلطنت را به ورثه مقتول داده و این قانون عدل را نهاده، در تحت اجرای اجباری نیست بلکه تفویضی اختیاری است؛ اگر خواهند دیت ستانند یا عفو و اغماض کنند. از همه اینها گذشته اگر به انصاف فهم، نه اجحاف و هم معامله کنیم، آن زمان و مکان که این حکم تأسیس شد از روی معلومات تاریخی در پیش نظر دقت نگاه داریم، خواهیم دید که حکم قصاص شرعی به وجه تعدیل و تخفیف صادر شده. چه، اعراب و قبایل وحشیه را به حمیت جاهلیه رسمی معروف بود و طرزی مألوف، که برخلاف حکم عدل و میزان عقل «لاتزر و ازرة و زر اخری»<sup>۲۳</sup>، تمام اقارب و بستگان مناسب قاتل را محکوم به قتل می دانستند. شاید قبیله قاتل را هم به و زر قاتل، مأخوذ خواسته و سالها اراقة دماء می کردند، «فتنة حرب بسوس بر روی شتری منحوس بود». این است که در ذیل آیه شریفه قصاص فرماید: «لايسرف في القتل»<sup>۲۴</sup>. و همچنین فرماید: «النفس بالنفس»<sup>۲۵</sup>.

۲۳- سورة الانعام / ۱۶۴

۲۴- الاسراء / ۳۳

۲۵- سورة المائدة / ۴۵

ملاحظه منصفانه باید کرد در مقابل آن افراط و اسراف که در نظر جاهلیت اعظم و اشراف، از لوازم وقایه شرف و حمایه غیرت می نمود. تسا این درجه توسط و اعتدال باید وسیله ممنونیت خردمندان پاک نیت، و انبساط دایره انسانیت شود نه سبب احتراز و اعتراض. دیگر گفته اند: اینکه شارع اسلام به اولویت خود اعلام فرموده، و فرمان النبی اولی بالمؤمنین<sup>۲۶</sup> نموده، و خویشتن را در نفوس و اموال امت، اولی به تصرف خواسته، همانا امنیت تبعه خویش را کاسته. نشان فتوت و شأن مروت و شایان مقام نبوت نیست که حکمی به نفسانیت کند و تهمت شهوانیت پسندد.

جواب باید گفت: بلی به قوت و قهرمانیت آخرین درجه ترقی انسانی بوجهه غیب ربانی، این الویت و مولویت را دارا بود و به هر تصرفی اولی. اما آن ذات عقیف و وجود شریف، هرگز احدی را مصادم حال و خیال نشد و مزاحم مال و عیال. بلکه در روش اخلاق کریمه «یا من هودان فی عین علوه و عال فی عین دنوه»، خویشتن را چون یکی از آحاد امت می نمود و با آنان مواساتها و ایشارها می فرمود. جامه خویش به دیگران می پوشانید و جام خود به چاکران می نوشانید. سنگ قناعت را بر شکم می نهاد و سبک مناعت را از دست نمی داد. طعام خود را انفاق به مساکین می کرد و خویشتن به اجر گرسنگی و ایشار تسکین می داد. تا به عموم امت، سرمشق علو همت نماید. چنین کنند بزرگان چه باید کرد کار؟

از جمله اعتراضات محجوبین است مسأله حجاب و انه

لشیشی عجاب». عجیب تر اینکه بعضی از تربیت شدگان و تمدن طلبان شتر گاو پلنگ لقبان، که بر حسب صورت مسلمانند و از معنی اسلام دور، و مثلشان ابونعامه است و شعر مشهور، فرنگی مشرب و دو رنگی مذهب، بین الکفر والایمان مرتبه نالته دارند و هزار مفسده و حادثه، در اعراف برزخ و اطراف دوزخ متمایلانه راهی می پویند و آیه ای برای اسلام گاهی می گویند، در این سخن با کفار همدست و همدستان که بواسطه حکم حجاب، زنان اهل اسلام از علم و هنر بی بهره مانده اند و در زوایای اختفاء به معلومات ناقصه اکتفاء کرده، در کمال سفالت و جهالت روزگار می گذرانند. در حقیقت نمی بلکه بیشتر از افراد ملت، مهمل و غیر مستعمل مانده اند و به هیچ کاری از مساعدت و معاضدت ترتیبات نظامیه نیابند. زیرا که کتاب و مدرسه نمی دانند و حساب و هندسه نمی خوانند و به مبادی علوم طبیعی آشنا نیستند. و از آنجا که با مردان بیگانه محاضره نمی کنند و در مجالس علومیه حضور بهم نمی رسانند و از مبادله افکار تمتع نمی برند، ارواح باطله اند و اشباح عاطله و صور مائله. چون مردان را از مصاحبت و مجالست با زنان استفاده ها است از ترقیق اخلاق و تهذیب آداب و تطیب اقوال می توان گفت از این رهگذر هم احتجاب نسوان برخلاف مصالح رجال است. بالجمله دست به دست متأثرانه می مالند و متحرانه می نالند که عالم اسلامیت از حظوظ انسانیت بی نصیب، و از قافله ترقی علم و ادب به مراحل شتی عقب افتاد.

به این معترض با کمال ملایمت می گوئیم: ما در اصل تشخیص

مرض و تلخیص غرض آنچه شما تحقیق کرده اید تصدیق داریم. بلکه بی ادبی نباشد عرض می کنیم غالباً مردان اهالی اسلام هم مانند زنانشان بی هنر، نه شیر ماده دارند نه شیر نر.

پس مانده کاروان علمند چون رانده آستان علمند

ولسی در علاج با شما همراهی نداریم. شما همچو گمان می فرمائید که اگر اجازت رسمیه داده شود که زنان اسلام هم گشاده رو، فتاده مو، هر هفت بلکه هفتاد کرده، از پس پرده با فراغت بال برقص و بال آیند و نقص و بال گیرند، فوراً دایره اسلام هم مثل سایر ملل خارجه، مجمع بدایع خواهد شد و منبع صنایع [و] شهر ما فردا پر از شکر شود. و حال آنکه از این پرده دریا بجز اینکه عفاف ملی و کفاف جبلی از میان برخیزد و فحشاء و منکر بهم آمیزد، فایده دیگر ندارد، «والذین یحبون ان تشیع الفاحشة»<sup>۲۷</sup>. چاره این نقصان و تدارک این حرمان این است که به نحوی مشروع و طوری مطبوع که خیرخواهان ملت و ترقی طلبان هیأت بیندیشند، اسباب توسعه دوایر معارف عمومیه را تمهید کنند و در آموختن علوم و صنایع به دختران نارس، با ملاحظه مدرس و مدرس بکوشند. رعایت نوامیس دینی و احکام شریعت حضرت خیر البریه، بوجهی سد راه ترقیات بشریه نیست. بلکه ممکن است با حفظ حدود دین و قیود آئین، دارالصنعه ها ساخت و بازارها پرداخت که هر دو طرف بیع و شری، نسوان باشند. و هیچ شبهه نباید کرد که اگر در دیانت فرنگیان، احتجاب نسوان مجری بود، تدبیری می کردند که دختران

و زنان از سعادت خط و سواد بی‌نصیب نباشند و خلاف تستر و احتجاب هم نشود. چون دیانت موضوعه ایشان را از این اندیشه فارغ دارد، اهالی اسلام نباید به فراغت کفر تقلید نمایند. سنت و کتاب که حکم احتجاب فرمود و آیه حجاب آورد، در ترغیب و تحریض به علم و صنعت به تمامی آحاد امت قصور نورزید و از مهد تا لحد به طلب علم امر فرمود. «من ساوی یوماه فهو مغبون». اول چیزی که به کودکان در دبستان القاء می‌شود، حدیث مشهور نبوی است که مفتاح ترقیات دینی و دنیوی است: «طلب العلم فریضة علی کل مؤمن و مؤمنة». سبحان حمید در قرآن مجید، محجوبات حرم رسالت را به آموختن آیات حکمت و مذاکره علم و معرفت امر می‌فرماید: «واذکرن [مایتلی] فی بیوتکن»<sup>۲۸</sup>. و عموماً قرآنیه در ستایش اهل علم و اینکه دانایان با نادانان برابر و یکسان نیستند، فرمان عام است و دستور العمل تام. علاوه، عقل سلیم، حاکم بالاستقلال است در حسن تعلم علوم و معارف و اکتساب رسوم و لطائف. سیره غیر مرضیه غفله و جهله امت، میزان دین و شریعت نتواند شد. چنانکه بعضی که «فی قلوبهم حمیه حمیه الجاهلیة»<sup>۲۹</sup>. گمان کرده‌اند که دختران را نباید به آندوختن اثری و آموختن هنری و ادانت؛ و در انظار ناقصه آنان همانا زنان، با جهل و نادانی لازم و ملزومند و این جنس از سعادات نوعیه محرومند. و این بنده را مقاله مخصوصه است بنام «رفع الحجاب و نفع الحجاب». و

---

۲۸- سورة الاحزاب / ۳۴

۲۹- سورة الفتح / ۲۶



مقصود از این رساله، مطلبی دیگر است.

قصه کوتاه کن که رفتم در حجاب هین خمش والله اعلم بالصواب  
از مقصود سخن باز نمائیم. دین اسلام با این قوت بیرون از  
قیاس و قواعد سدیدالاساس شدیدالمراس، با ملاحظات تاریخ  
طلوعش و مشرق سطوعش، بایستی عالمگیر شود و شعاع این آئین  
تابناک بر اقطار بسیط خاک بتابد، و مانند سریان ماء در تخوم زمین،  
و جریان روح در اعماق تن، و دوران خون در عروق بدن، تمام  
اقطاع را فرا گیرد و امروز ممالک اروپ و غیره به تابش این دیانت  
آسمانی و کیش نورانی منور باشد. ولی بدبختانه ملاحظه می شود  
که اسلام از خط حرکت ایستاده و در نقطه وقوف مانده. اگر در  
خطه افریقا و خط امریکا چهره گشایی دارد و خودنمایی می کند،  
فقط به حکم قوت طبیعی است. چون سیل گران که از ذروه جبال  
آید و در بطون اودیه، مجری و مصبی اتخاذ نماید، سخن حق و  
راست، حکم اغلب راست. قاطبه مسلمین و پیروان این دین بهشت  
آئین، از شیخ وشاب من الباب الی المحراب: چون نیک بنگری  
همه تقصیر می کنند. کسانی که بالفطره از اندیشه دین داری فراغت  
دارند، در دیگر پندارند. آنانکه صیانت حوزه دیانت را منظور  
می دارند، راه ترقی و توقی را نمی دانند، به حقیقت کلمه اسلام  
مسرورند و به قوت حقیقی آن مغرور. بر شاخ و برگ این شجره  
می تنند و در روی فرعی مشاجره ها می کنند. از ریشه دین و تیشه  
کفر بی خبرانند. ررش رفتار و نمایش کردارشان ترجمان پندارشان  
است که با دین خدا حافظ کرده و به حفظ الهی گذاشته اند و خود را

به وظیفه تقاعد گماشته‌اند: حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس. از غربت اسلام اگر حرفی به میان می‌آید، حق غریب‌نوازی را به ذکر همین روایت ادا کنند: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «سعود الاسلام غریباً كما بدأ»<sup>۳۰</sup>، و اگر از کثرت غلبه باطل و قلت طلبه حق، و شیوع ظلم و جور و فسوق و فجور و اختلال امور و انحلال ثغور سخنی گفته شود، تسلی خاطر از وضع حاضر دهند که اینها علائم آخر الزمان است و مبشرات فرج و فرج و ظهور دولت حق و عدل مطلق. و حال آنکه امروز ملت اسلام و هیأت دین در ورطه هولناک و گرداب هلاک گرفتار است. و برهیریک از آحاد ملت و افراد هیأت از اهم فرائض است مجاهده در اعلائی کلمه حقه اسلامی و تعمیم دایره دینیه، و نمودن مزید شوکت و قدرت اجتماعات ملیه و توسعه طرق نفوذ این آئین روحانی بطور علنی و پنهانی. و بعضی از اسباب مانعه از ترقی و نفوذ این دین‌گزین را شرح می‌دهم و از ذکر بعضی علی‌العجاله اعتذار می‌کنم. ترسم آورده شوی ورنه سخن بسیار است.

از جمله اختلافات بارده و ابحاث غیرلازمه که اذهان اسلام را پریشان کرد و به مذاکرات بی‌فایده مشغول نمود، مسأله جبر و اختیار است که اگر انسان عاقل باشد و هوشیار و فاعل مختار، هرگز خود را در تحقیق این‌گونه مسایل خسته نمی‌کند و در بند این وسایل بسته نمی‌شود. زیرا که اینگونه سخنها، قلوب صافیه را موجب کدورت است و از مقوله القای شبهه در مقابل ضرورت.

دین سهل و سمع و ساده را نقش و نگار مزخرفات دادن و با مثال این مطالب امرار وقت کردن نتیجه ندارد، غیر از تکذیب حواس و تکثیر وسواس و اتعاب خیال و اطناب ملال. از آن جمله است بحثی دلخراش ناهنجار و ناتراش که در خصوص حدوث و قدم قرآن کریم و فرقان عظیم، برهم زن جمعیت مسلمین شد. چه بسیار از فضلاء و دانشمندان به اختلاف سلیقه خلفای زمان، در گرفتاری به این بحث مجبوس شدند و از حقوق زندگانی مأیوس. و این بدان ماند که سپهسالاری هوشیار به حکم پادشاهی با اقتدار، از اسلحه‌خانه خاص، سیفی قاطع و لامع بیرون آورد و به دست آحاد عساکر بسپارد که با دشمنی مواجه و خصمی مقابل، مقابله و مقاتله نمایند و حوزة ملك و حمای ملت از تجاوز دشمنان مصون و محصون مانند. اکنون به جای اینکه با قوت جاش، با غلام شیپور حاضر باش، تیغ کشند و اهل خلاف را در غلاف کنند، تیغهاشان در نیام «الناس نیام» در کمال آسایش به میدان این جنگ ساز شده و این خصومت آغاز نموده اند که باید فهمید، یعنی آه گرم کشید و آهن سرد کوبید، که عجباً این سیف را حدید قدیم است یا جدید؟ آب و رنگ حدوث دارد یا طبع و زنگ قدم؟ نام و نشان داود دارد یا آدم؟ در همین اثنا لشکر خصم حمله خواهد آورد «وهم یختصمون»<sup>۳۱</sup>.

خداوند پیغمبر را برای تعمیم کلمه وحدت و تعمیم جامعه الفت فرستاده، قرآن کریم را که صیقل ارواح و اخلاق است و مشعل انفس و آفاق، دستور العمل مزایای انسانیت حقیقی و آدمیت

---

۳۱- اشاره دارد به آیه شریفه: «وإذا هم فرینال یختصمون» النمل/۳۵

واقعی قرار داده که اعمال و اجرا شود نه وسیلهٔ اختلاف آراء و لیس يعمل الا فی یدی بطل».

در موقعی که تیرهای سه پهلوی آسودگان سایه «ظل ذی ثلث شعب»<sup>۳۲</sup> بر پیشانی کلمه توحید می آید، باید با آیه «ولا تقولوا ثلثة انتهوا»<sup>۳۳</sup> معنای کارپردازی و اعمال کرد نه لفظاً صیغه سازی و اعلال. از مساعی مشکوره و مجاهدات مشهورهٔ علمای اعلام و دانشمندان اسلام تشکر داریم که در بیان آیه مبارکه «و لن يجعل الله لكافرين على المؤمنین سیلا»<sup>۳۴</sup>، افکار عمیقه بکار برده اند و فروع دقیقه اثبات نموده اند و راههای علمی از نفی سبیل گشوده اند. اما این نکته را نباید از نظر دقت دور کرد که این حکم چرا از وجود ذهنی به شهود عینی نمی آید، و مثل کلام نفسی، مقام درسی دارد و ثمره شخصی؟ الیوم جمیع سبیل کفار بر مؤمنان باز است و دست و زبان تطاولشان دراز. برخلاف فرمان خدا، کفر اسلام را حجر کرده و به انواع تذلیل، زجر می کند. آیا حکمی که ذخیرهٔ خاطر ارباب علوم و معارف است، و سپردهٔ متون و حواشی کتب و صحائف است و در حکم بثر معطله، تا کی باید به میدان نیاید و صورت فعلیت و تحقق ننماید؟ درحالتی که مستأصلانه می بینیم هیأت مسلمه را ملل کافره به چشم ذلت و پستی و نظر زیر دستی نگاه می کنند و عزت ایمانی ما هم در حجاب ملکوتیست نه در عنوان ملکی. و

۳۲- سورة المرسلات / ۳۰

۳۳- سورة النساء / ۱۷۱

۳۴- سورة النساء / ۱۴۱

همه روزه جزیه می‌دهیم و فدیّه می‌خواهند و حقوق و حدود حوزه اسلام را لگد کوب تضييع و تغلب می‌کنند. ما را در مجالس افاضت و مدارس افادت، حدیث «الاسلام یعلو ولا یعلی علیه» به مشرب نبطویه و مذهب سبویه طرح مذاکره است و مسرح مناظره. یعنی اگر علو اسلام را کسی بخواهد ببیند باید به صحیفه عقاید کسبیه یا لفیفة عقاید کتبیّه مراجعه و مطالعه نماید، با اینکه در سایه اتحاد صحیح نه مایه اتفاق ناقص، همه مقاصد را می‌توان انجام کرد و همه مفاسد را اصلاح؛ خوبان در این معامله تقصیر می‌کنند.

باز برشته سخن روم. از جمله فتن اسلامیّه و محن دینیه است دخول اصطلاحات فلاسفه و مطالب حکمت یونانیان در معارف اسلام، و ظهور طریقه متصوفه و اصحاب الکشف و المعرفه. نمی‌گویم تمام مطالب حکمت و فلسفه بر خطا و منافی جوهره آئین شریعت غرا است؛ که بفرمایی: نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند. حرف در این است که آمیزش اصطلاح خصوصیه علمی با معارف دین عمومی رسمی، خلاف حکمت و صواب است و آئین مقدسه را از بساطت و سادگی بیرون می‌آورد. لهجه حدیث یا قرآن به وجه خیالات حکمای یونان نازل نشده اگر چه در اصل، ترجمه فلسفه از یونانی به عبری تا یک درجه خدمتی به توسعه علوم و اطلاعات شده، ولی بایستی مسلکی قدیم اتخاذ شود که کلمات الهیه از اختلاط و ارتباط با اصطلاحات فنیّه تقدیس شود و به عنوان اختصاص به تذکره و تدریس آید، نه اینکه حق و باطل بهم ریخته و آمیخته و هزاران شبهه انگیزته شود.

شاید بعضی از خوانندگان این مقاله گمان کنند که من بنده از مطالب حکمت و کلام بی بهره‌ام، «المرء عدو لما جهله». این طور نیست، رواق اشراق تماشا کرده‌ام و همراه مشائین تمشی نموده‌ام. هم‌از و مشاء نیستم و نمی‌خواهم به لسان عیب جویی حرفی بزنم. فقط به بیان صلح آمیز- نه خشونت آمیز- عرض می‌کنم نتیجه سهوی که در ابتدا شده این است: امروز متفلسفین و حکمای اهل اسلام، اول انس به مطالب حکمت می‌گیرند و قواعد قوم را به سمع قبول می‌پذیرند، آنوقت بقرآن مجید و احادیث نظر می‌کنند. بجای اینکه قرآن را قسطاس مستقیم بخوانند و میزان قویم بدانند، آیات و روایات را به موازین مأخوذه می‌سنجند. چون لهجه قرآن و لحن فرقان از این مصطلحات بیگانه است، و ساز حضرات در دیگر ترانه، ناچار آیه را برخلاف ظاهر یا منقطع الاول و الآخر، با قواعد معلمه و اصول مسلمه خود به قسمی از تکلف و نحوی از تصرف تطبیق می‌دهند. مثلاً ما در وجود عالم مجردات در طول مادیات حرفی نداریم، شاید در تجرد روح ساکت باشیم و خلافتش بر ما ثابت نباشد. ولی فقط سخن در این است که آیه «قل الروح من امر ربی»<sup>۲۵</sup> دلالتی بر تجرد روح ندارد. بلکه شأن نزول آیه به اتفاق مفسرین و مورخین می‌گوید که در خصوص روح جوابی از مصدر کبریا نرسیده. معنی «امر ربی» این است که شمارا به اموری که علمش مخصوص دستگاه و ربوبیت است چه افتاده؟ پا از گلیم

خویش درازتر نکنید. ذیل آیه: «وما اوتیتم من العلم الا قليلا»<sup>۳۶</sup>، عذر عدم جواب است و نمودن مرتبه صواب است که مجهولات شمارا بسیار و بی شمار است، این مسأله هم سر بار باشد. و گرنه دو «یستلونك» را جواب مفصل فرموده و در مصحف مبارك ثبت است، اما «یستلونك عن الروح» را جواب نفرمود. چنانکه در اخبار کهنه و احبار کهنه، سکوت از مسأله ثالثه را از دلایل صدق پیامبر آخر الزمان قلمداد کرده بودند و به قصد همین امتحان، سؤال کردند...

ملاحظه منصفانه کنید بیانات حکمای اسلام را که: مراد از «امر»، کن و جودی است و مجرد شهودی. عالم خلق، مادیات است؛ عالم امر، مجردات. باز از قرآن استشهاد و استمداد می نمایند: «الا له الخلق والامر»<sup>۳۷</sup>، حال آنکه در اینجا هم از معنی امر دور افتاده اند و ندانستند که مقصود چیست و این جمله جواب کیست. «امر» به معنی حکم و فرمان است در جواب یهود که از ظاهر کلمات متشابهة تورات مشتبه شده، چنین اعتقاد کردند که بعد از خلق آسمانها و زمینها «فی ستة ایام»<sup>۳۸</sup> در یوم السبت، حضرت کبریایی از کارهای خدایی راحت گزید و دیگر تصرفی تازه و امری جدید در مخلوقات نداد. و «یدالله مغلوله»<sup>۳۹</sup> هم ترجمه عقاید باطله

۳۶- الاسراء / ۸۵

۳۷- سورة الاعراف / ۵۴

۳۸- الاعراف / ۵۴، یونس / ۳، هود / ۷، الفرقان / ۵۹، السجده /

۴، ق / ۳۸، الحديد / ۴

۳۹- سورة مائده / ۶۴

آنان است. خداوند می‌فرماید در کافه مخلوقات در همه اوقات، تصرف محو و اثبات به امر و اراده ما است. و خدا از کار خسته نشده و دستش بسته نشده، روح هم به اصطلاح قرآن در عالم خلق است. ماسوی همه مخلوق وهو الخالق. «اول ما خلق الله العقل» یا «روحی»، بنیان اصطلاح خلق و امر را مفهوم می‌سازد و هیچ موجودی از دایره خلق بیرون نیست. «هین بگویم یا فرو بندم نفس»؟

مثلا در حرکت جوهریه ما سخنی نداریم [که] صحیح است یا سقیم. شاید قبول کردیم چنانچه در چهار مقوله عرض، حرکت معین و مبین است؛ و مقوله جوهر هم ممکن باشد که جمیع اشیاء به جوهر هویات علی الاتصال بلا انفصال در تحول و تبدل باشند، و به وصالی و تردستی فیاض وجود از هم نپاشند. ولی من عرض می‌کنم آیه «وترى الجبال تحسبها جامدة وهى تمرمر السحاب»<sup>۴۰</sup>، به وجه من الوجوه دلالت بر این مدعی ندارد، و در بطن هفتم و هفتمادم قرآن، حرکت جوهری خط حرکت تنزیلیه نتواند شد. «الله اذن لكلم أم على الله تفترون»<sup>۴۱</sup>. عجیب تر اینکه بعضی از ذوات شاخصه که پاره‌ای معلومات ناقصه از علوم فرنگیان فرا گرفته، سموات سبعة را منکر، و کرات معلقه در فضای غیرمتناهی قایل، و شمس را مرکز عالم، و زمین را هم یکی از سیارات دایره حول آن مرکز می‌داند، و حرکت شبانه روزی را به زمین نسبت می‌دهد، به همین آیه استدلال کرده است به حرکت ارض. گویا قرآن محض تشریح

۴۰- سورة النمل / ۸۸

۴۱- سورة ونس / ۵۹



افلاك نازل شده و نسخه‌ای است که در علم هیأت، به قلم قدرت نوشته شده. من بنده را مقالاتی است در اثبات مظلومیت قران و تصرفات ستمکارانه و تحریفات جاهلانه که در معانی این کتاب ساده بسیار نقش شده، بطور مبسوط شرح و جرج کرده‌ام. از این رساله مقصودی دیگر داریم و نگارشی مستعجلانه است.

از جمله موانع ترقیات اسلام، محاربات داخله است که به وسایل عدیده در روی مسایل جدید، بین المسلمین به وقوع پیوست و رونق بازار اسلام را شکست. و این مطلب بدیهی و وجدانی است و حاجت به اقامه دلیل نیست که اختلاف داخلی و جنگ خانگی در میان هر امت و هر ملت، مانع نفوذات خارجه آن هیأت، و بالطبع از موجبات ضعف و فترت است؛ و مشغولیت قومی، از دلایل اقبال و نیک‌بختی طرف مقابل و خصم مقاتل. ملاحظه بفرما در مبادی ارتحال حضرت رسالت، به ملاحظه قرب از زمان سعادت، که قهرمانیت اخلاق کریمه نبویه، عموم اصحاب ماجدین و انصار راشدین را به رنگ آمیزی صبغة الله، يك رنگ و متحد الخيال کرده بود، «الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم»<sup>۴۲</sup>، فتوحات اسلامیه تا کجا کشید و صدای دین تا کجا رسید. چون هنوز از نشئه حیه زمان ظهور به شراب ظهور سرگرم بودند، «شربنا علی ذکر الحیب مداته». قومی سخت‌منش که از خار مغیلان تحمل سرزنش می‌کردند و در سایه سنگ خار را بر روی خشکها منزل می‌نمودند؛ لباس حریر و ماء نمیر جز در عالم نسج خیال و

نوع ضمیر نمی پوشیدند و نمی نوشیدند، به قوت آن سکر حلال «سقا هم ربهم»<sup>۴۳</sup> تاج کاووس ربود [ند] و کمر کیخسرو. خیمه زربفت پادشهان را سرنگون نمودند و بساط پرنیان ایرانیان را به پای استقامت فرسودند، و لحظه ای از اعلاى كلمة الله العلیا نیاسودند.

درست بین، همین که اسلام از قوت روحانیت افتاد و دین از دایره سادگی قدم بیرون نهاد و سیرت خلافت به صورت سلطنت تبدیل یافت و خلفای زمان، باسعه ملک و دعه مال، غافل از عاقبت و مال، به آسایش در قصور و مغانی به الحان مثالث اغانی مشغول شدند، و با اتراب کواعب و اطراب بلاعب خوی گرفتند، جلب زخارف به جای جذب معارف آمد و تزیین ملکی بدل از تدین ملکوتی شد. خدم و حواشی، اغنام و مواشی حجب و غواشی گردید، عامه مسلمین از سکر طیب روحانی افاقه یافتند و به جبران فقر و فاقه، در تدارک فرس و ناقه و صدر و ساقه، و در اندیشه توب و طاقه افتادند. تربیت دینی و تعلیم آئینی و روش اخلاق شارع دین و خلفای سابقین، منسی و متروک ماند، و آداب سلاطین دنیوی معمول و مسلوک شد. لذا قوت اسلامیت روی به انحطاط نهاد و جوش مسلمین که از حرارت آتش غیرت دینیه بود (ان بورك من فی النار)<sup>۴۴</sup> فرونشست. لاجرم مفتوحات و مرفوعات اسلامیه که از اثر فاعلیت دین بود و بس، واپس گرفته منکوس شد و کلمه فتح

---

۴۳- سورة الانسان / ۲۱

۴۴- سورة النمل / ۸

معکوس گشت، «و السماء ذات البروج»<sup>۴۵</sup> نعم الدخول وبش الخروج. و تاکنون قوت کفر روز افزون است و قدرت دین در هبوط و تنزل، «بما کسبت ایدیهیم». اگر درباره ای نفوس محترمه که دایره اطلاعانشان مضیق و محدود است، و از قدرت و قوت جسمانی و روحانی سایر دول و ملل و خفایای اسباب و علل، استحضار وافی ندارند و دستی از دور بر آتش گرفته اند. «و یوشک ان یکون لها ضرام»، یا برودت اطمینان که نتیجه غفلت است، از این تصورات فارغند و این مسأله را اهمیتی نمی دهند، و جلوبندی سیلهای بنیان کن خانه برافکن را در بند نیستند و به امنیت حالت حاضره که گرفتار هزار مخاطره است، در تأمین استقبال، فکری و تدبیری نمی کنند. و حال آنکه وضع زمان و حوادث واقعه «لیست لوقعتها کاذبة»<sup>۴۶</sup> همه روزه اذان اعلام می دهد، «و فی آذانهم وقر»<sup>۴۷</sup>. نمی دانم به جامعه و سامعه اسلامیین چه شربتی داده اند و چه ضربتی زده اند «ضربنا علی آذانهم»<sup>۴۸</sup> که کرافی خواہشان از اصحاب کهف و رقیم آتیش، هجبانگیزتر است، «تحسبهم ایقاظاً وهم رقود»<sup>۴۹</sup>. آن اصحاب غار که از استصحاب عار براءت جستند و متحصص کهف امان برای حفظ ایمان شدند، شش ماه یکدفعه جنبشی می کنند و به پهلوی دیگر

---

۴۵- سورة البروج / ۱

۴۶- سورة الواقعة / ۱

۴۷- سورة فصلت / ۴۴

۴۸- سورة الكهف / ۱۱

۴۹- سورة الكهف / ۱۸

می‌گردند «نقلبهم ذات اليمين وذات الشمال»<sup>۵۰</sup> فتیه اسلام همچنان به يك پهلو خفته‌اند و برای پهلو بندی دیانت، امید تیقظ و تحفظ نیست: دستی از غیب برون آید و کاری بکند.

از رشته کلام دور نشویم: نخستین محاربات داخله که پشت اسلام در آن شکسته شد و فتن موحشه دیگر بدو پیوست، مقاتله بصرین بود، ثم شامین با پیشوای امام اسلامین، و نقض بیعت خلافت حقه که به اتفاق ارباب حل و عقد منعقد شد. قضایای مشهوره معلومه را نمی‌خواهم تفضیل بدهم، همین قدر مع الاسف می‌گویم شبهه نیست که اگر عدت لشکر شام هم ضمیمه قوت عسکر کوفه می‌شد، و به القای پاره‌ای دسایس و وسوس، شق عصای مسلمین نشده بود و خاطر اقدس علوی علیه السلام به حرب اهل خلاف و شقاق مشغول نمی‌شد، با این قوای متحده که در قتال «طائفین من المؤمنین»<sup>۵۱</sup> تحلیل رفت، ممکن بود مبلغی بر متصرفات اسلام افزوده شود و مفتاح فتوحات کلیه گردد چنانکه در عصر خلفا شد در سایه اتحاد و اتفاق کلمه اسلام. بلکه می‌گویم و می‌آیمش از عهده برون: اگر معاویه ابن ابی سفیان، آن روز ترمرد و طغیان نمی‌کرد و در موقعی که همه مهاجرین و انصار، ملائکه وار به هیکل آدمیت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام تعظیم و تمکین کردند: «فسجد الملائكة کلهم»<sup>۵۲</sup>، ابا و استکبار نمی‌نمود و به فطرت

۵۰- سورة الكهف / ۱۸

۵۱- سورة الحجرات / ۹

۵۲- سورة الحجر / ۳۰

ناریه<sup>۵۳</sup>، علم سرکشی و بلند پروازی نمی‌افراشت، این عارضه اختلاف که بین دو طایفه مسلمین است تولید نمی‌شد و مذهب شیعه و سنی به‌طور مبانیّت اساسی، متمایز و مختلف به‌نظر نمی‌آمد، و بنیّه ایمان به این درد بی‌درمان مبتلا و معلول نمی‌گشت.

زیرا که جناب ولایت مآب علوی علیه‌السلام به جز ارتقای رأیت دین و بقای آیت توحید، منظوری نداشت و رعایت جانب شیخین رضی‌الله عنهما را و نمی‌گذاشت، بعد از آنکه «جری ماجری»<sup>۵۴</sup>، در مشاورات و محاضرات اسلامیّه، اظهار رایهای مفید می‌فرمود و افکار عالیّه را در تنقیف امور و تحدید ثغور و اخذ و جبایت اموال، و عزل و نصب عمال مبذول می‌داشت. حلال مشکلات حرام و حلال، و با خلفا متحدالفکر و متفق‌الخیال بود. قضیه «لا اباحسن لها» شهادت‌تست منصفانه به صدق این مقال. حتی سخنانی که حضوراً یا غیاباً به خلیفه ثالث داشت، انشای نصیحت بود نه افشای فضیحت. کتب تواریخ و سیر اسلام را اگر بی‌طرفانه و بی‌غرضانه ملاحظه نمایند، به روح سخن و جان کلام خواهند رسید که نسنجیده نمی‌نویسم.

ولی معاویه به قصد بزرگ کردن داهیه و تنفیذ خیالات واهیه و فریفتن عقول قاصره مستضعفین و اغفال خاطر مسلمین، وسیله و

---

۵۳- چون شیطان از جنس آتش است. و نویسنده در اینجا، معاویه را به شیطان تشبیه کرده و وی را از جنس آتش دانسته است!  
 ۵۴- اتفاق افتاد، آنچه که افتاد. مقصود، خلافت ابوبکر و عمر و خانه نشینی علی بن ابی طالب (ع) است.

مستمسکی نداشت که امارت باطله خود را در آن ضمن برقرار و پایدار کند، جز اینکه آن حضرت را به شراکت از قتل خلیفه ثالث و ع-اوت و خصومت با شیخین یاد می‌کرد. و در کتب و خطب خود به قلم مکر و زبان کید، از تکرار این مطلب خودداری نداشت تا اینکه خیالات دوستان و دشمنان آن حضرت را پریشان و شبهه-ناک نمود و مطالب سربه صورت جهریه پیدا کرد و «هلم جرأ»؛ به اینجا کشیده شده است که اکنون این دو طایفه از اهل اسلام به استثنای عملا و علما و هوشمندان، به نظر مغایرت و بینونیت کلیه به یکدیگر می‌نگرند. گویا هر يك در دینی دگرند، الحق انصاف توان داد که اهل نظرند.

و اختلاف اغراض سلاطین و امرای دول اسلامی هم در قرون اخیر، توکید این خصومت کرد. دین را سرمایه دنیاداری کرده، هر چه توانستند فتاوی موضوعه و روایات مجعوله از طرفین تشهیر شده، و رنگی در جامه معتقدات عمومی کردند که به صابون حکمت و آب معرفت برده و سترده نمی‌شود. لاعلاج به قصد چاره جویی و خیرگویی، نتیجه مقدمات را به قالب دیگر می‌ریزم و عرض می‌کنم و تذکره مخلصانه می‌دهم به قاطبه مسلمین، خاصه سلسله قدسیه عالمین «الذین اتاهم الله مالهم یؤت احدامن العالمین» ۵۵. این مطلب پوشیده نتواند بود و در کمال وضوح است که در عالم ترتیب اسباب و تقریب وسایل، حضرت مؤثر علی الاطلاق، هر مسیبی را در پرده سببی پنهان کرده و هر نتیجه‌ای را پرورده مقدمه «قد جعل

لکل شیئی قدر آ»<sup>۵۶</sup>.

این قدر هست که بی تمسک به وسیله مقدره، و بی توسل به اسباب مقرره، توقع ظهور نتایج مطلوبه و انتظار ثمرات مأموله از مقوله طلب ممتنع و محال، و خلاف مسلك اراده کامله، شدید المحال است. و در مقام طلب، توسل به سبب، به لحاظی عین توکل به مسبب است «ثم اتبع سبباً. و عقل کل، رشته عقال و توکل به هم بسته و فرموده اند مشیت ماضیه خداوندی ابا دارد که اجرای امور فرماید مگر به اسباب «وللبیوت ابواب». و مسبب نیک بختی و فلاح امتی از امم، و وسیله خوشوقتی و صلاح ملتی در عالم، دیده و شنیده نشده است مگر در سایه اتحاد و سرمایه اتفاق و تجنب از موجبات شقاق و نفاق.

و بالعکس هیچ قومی دچار پریشانی و هبوط از ذروه سعادت نشدند و به انواع شداید هوان و خفت گرفتار نیامدند، مگر به واسطه تشتت آراء و تفرق اهواء «تحسبهم جميعاً و قلوبهم شتى»<sup>۵۷</sup>. و ترتب این قبیل آثار منجیه و مرویه از مقوله تعقب خواص اودیه، نسبت به حق و باطل یکسان است. سم نافع و شهد نافع اثر خود را می دهد، هر که خواهد گو بنوش و هر که خواهد گو بخور.

جناب امیر المؤمنین علی علیه السلام که سلطان بارگاه ولایت است و برهان شاهراه بدایت، در تحریض و ترغیب اصحاب و پیروان خویش با کمال تضجیر و ملالت خاطر از بطالت و بطانت

۵۶- سورة الطلاق / ۳

۵۷- سورة العشر / ۱۴

و تناقل در اطاعت آنان می‌فرماید: من راضی و خرسندم که معاویه يك نفر از اتباع خود را به من واگذارد و در عوض ده نفر از همراهان مرا بستاند، «لا اجتماعهم علی باطلهم و تفرقکم عن حقکم»<sup>۵۸</sup> و به این شعر استشهاد فرمود:

هنالك لو دعوت اناك منهم فوارس مثل ارمية الحميم<sup>۵۹</sup>  
 امروز هیأت اسلام و هیکل دیانت را به نظر دقت، مثل بدن مدقوق می‌بینیم که حرارت غریبه، تشبث به اعضای اصلیه و رطوبت طلیه کرده است که اندک اندک طراوت حیات و نداوت زندگی از او می‌رود، و به تدریج جفاف و ذبول می‌آید و تا آخرین نفس، نگاهداران و پرستاران از تکلم و تبسم او امید زندگی‌ها و برانندگی‌ها دارند. نمی‌خواهم به صورت تصریح و تشریح، صدق این مثل را ممثل، و این مسأله را بالاطراف مسجل نمایم؛ همین قدر عرض می‌کنم فقط وقایع غریبه و انفاقات عصریه را ملاحظه بفرمائید که چه قدر از حقوق اسلام و حدود دین و نفوذ شرع و رونق آئین تفضیع شده است، و شوکت کلمه حق و عظمت شعایر محترمه از میان رفته است. صورت عقبات آینده را هم از آئینه زمان حاضر خواهیم دید. ترسم این سیل دمامد بکند بنیادم.

چاره و تدبیری که در اعاده صحت و ازاله علت و احیاء و ابقای ملت به کار آید و رفع این مرض مزمن را تعهد بتواند کرد، جز این نیست که دو دولت قویمه و دو ملت عظیمه اسلام در زیر

۵۸- نهج البلاغه، صبحی صالح ص ۶۷

۵۹- نهج البلاغه ص ۶۷



سایه مسعود و ظل ممدود، رایت ملکوت « لا اله الا الله محمد رسول الله» تجدید مؤاخات کنند و توکید مصافات و تلافی و تدارک مافات و دفع و رفع آفات. تشخیص داده ام و مداوا مقرر است. ناگزیرم که این کلام را بسطی دهم تا سخنم فرق استار نکند و برق ابصار نشود و خرق اجماع و قرع اسماع نکرده باشم. شاید بعضی گمان می کنند که بنده می خواهم عقاید را سخته شعب مختلفه اسلام را متحد کنم. پر واضح است که این امری است صعب المنال و در اعلی درجه اشکال. تبدیل معتقدات ثابته مشکل تر از نزع روح است، و قابض الارواح دیگری است: «و لكل امة اجل»<sup>۶۰</sup>.

بدیهی است مقصود نه این است که شیعه سنی شود یا سنی راه تشیع گیرد: «لکل وجهه هو مولیها»<sup>۶۱</sup>، سخن در این نکته است [که] عرض می کنم فرضاً مغایرت شما دو طایفه، مبنایت آب و آتش باشد. آیا نمی بینی که این دو عنصر مختلف طبیعت، به حکم ضرورت، در عین کره و کدورت از سیلان و میلان به نشیب و فراز، و از خصومت دور و دراز و طبیعت با سوز و ساز، بکباره فراموش کنند و با یکدیگر دست در آغوش شوند تا از اتفاق و امتزاج، کیفیت مزاج حاصل گردد و آن ترکیب جدید، ترتیب موالید نماید. سؤال می کنم: جهات مابه الاشتراك این دو طایفه از موحدین، با اتحاد در اصول دین بیشتر است یا جهه جامعه اهل کتاب با ملت مسلمة؟ موجبات مصلحت، حضرت رسالت را مجبور و معذور کرد

۶۰- سورة الاعراف / ۳۴

۶۱- سورة البقره / ۱۴۸

که به ملاحظه وقایه از شرر مشرکین و ضرر اهل کین، به جامعیت کتاب یهود و نصارا را دعوت کرد و تا یک درجه اظهار یگانگی و وحدت «تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم»<sup>۶۲</sup>. حتی در مغلوبیت روم که اهل کتاب، مهموم و محروم شدند و غلبه شرک موجب مسرت مشرکین مکه معظمه شد<sup>۶۳</sup>، به خاطر اقدس نبوی گران آمد و غبار ملالتش از دامن خیال فشانده نشد، تا نوید فتح اهل کتاب و مغلوبیت فته مشرک در ذیل آیه کریمه «وهم من بعد غلبهم سیغلبون» نازل شد. «لکم فی رسول الله رسوة حسنة»<sup>۶۴</sup>.

و امروز فساد نیت غفله امت مرحومه به مرتبه ای است که محویت و انعدام یکی از این دو ملت اسلام، وسیله مسرت دیگری است. شادی مکن که بر تو همین ماجرا رود.

اگر به روابط اساسیه و مناسبات سیاسیه این دو طایفه موحد، در جهات جسمانیت و روحانیت متوجه و ملتفت باشیم، شبهه نخواهد ماند که اضمحلال و فنای هر دو دولت و استقلال و بقای هر دو ملت، ملازمه قهریه دارند. امروز زورق اهل حق شکسته و شراع شرع گسسته، بایست در سفینه النجاة اتفاق نشست و از گرداب بلا و ابتلای به اقامیم ثلثه که اقالیم سته و سبعة را احاطه کرده است، کلمه توحید را به ساحل امان رسانید: «ارکبوا فیها

۶۲- سورة آل عمران / ۶۴

۶۳- اشاره است که واقعه شکست ارتش روم توسط ارتش ایران که در قرآن نیز آمده است، «غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون»  
الروم / ۲

۶۴- سورة الاحزاب / ۲۱

بسم الله ۶۵.

عجب قضیه‌ای است نه شیعیان پیرو اخلاق علی علیه السلام هستند، نه سنیان تابع اطوار عمر رضی الله عنه. با اینکه به اتفاق فریقین، بافی جمله تفاوت طریقین، به اقتضای مصلحت دینیه و منفعت صورت نوعیه، آن نزاع شخصی به آشتی و اصلاح مبدل شد و آن حکایت‌های معدود و شکایت‌های محدود، به وصیت جناب رسالت پناهی منتهی به نقطه سکوت و تناهی آمد؛ و به حمایت اساس دین و حفظ حوزه اسلام و ابقای نمایش توحید، همدست و همدستان شدند تا کار دین بالا گرفت و بذوره اعلی رسید. معتبرین نوشته‌اند، ابن ابی الحدید هم در شرح نهج البلاغه می‌نویسد: روزی زهره زهرا سلام الله علیها طلوعی شد و باخاطری تافته به بالین علی علیه السلام شتافته ملامت آغاز کرد و در شکوی باز، که با این قهرمانیت و قدرت که ترا است چرا قیام به حق خود نمی‌فرمایی و با سوابق اختصاصی و امتیاز، در زاویه تقاعد خزیده‌ای و از مقاله اولویت. اقاله سکوت ورزیده، که نه از شیرژیان لرزیده؟ در اثنای این مکابره، صدای تکبیر اذان، شرف‌بخشای آذان شد. علی علیه السلام فرمود: «یا فاطمه ابقای این صورت کبریایی و اعلای این صیت خدایی را خواهانم. پای به دامن صبر کشیده، تیغ در غلاف می‌کنم که اگر در چنین موقع بر خلاف برخیزم، فتنه‌ای برانگیخته شود که آبروی اسلام ریخته خواهد شد.»

لازم آمد احوالنه دم‌زدن!

اکنون این دایگان از مادر مهربان‌تر، ولنگان از پدر کاردان‌تر،

سابقه و دلسوزی و طریقهٔ مصلحت‌آموزی را از دست نمی‌دهند. و افراط و تفریط طرفین کار را به‌جایی رسانده که اساس دینانیت مقدمه در نظر اجانب موهون می‌نماید و از این‌کدورتها، آئینهٔ اسلام‌صور مطبوعهٔ مشروعه را دیگرگونه نشان می‌دهد و روح پرفتوح اسلام «ربانی مغلوب»<sup>۶۶</sup> می‌گوید، کسی به‌فریادش نمی‌رسد یاراه‌انتصار و اغاثه را نمی‌داند «یحسبون انهم یحسنون»<sup>۶۷</sup>. همه آن‌کندکش نیاید به‌کار.

چه باید کرد؟ نخست به‌وسیلهٔ میثاقی درست، بین دو پادشاه دین‌پناه، توکید مؤاخات شود و تجدید موالات و این معاهده را به‌گفتگوهای سیاسی و حرفهای سماعی و قیاسی مقایسه نتوان کرد که غالباً به‌توسط سفرای حیلت‌ساز دولت ملت برانداز، به‌موقع مذاکره و امضاء می‌رسد. و از مقولهٔ نازک‌کاریها و مکاریهای دول متحابه نباشد که در آن حالت که به‌خون یکدیگر تشنه‌اند، به‌سلامتی یکدیگر باده می‌نوشند و هورا می‌کشند. بلکه محضر این مرابطهٔ روحانی و معاهدهٔ ایمانی را حضور روحانیت حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه و آله بدانند و در تحت شجرهٔ مبارکهٔ توحید، اصلها ثابت و فرعها فی‌السماء، بیعت رضوان را اعاده‌کنند و خدمت ایمان را اراده. و علاوه بر آن خط حرکت رسمی که به‌اقضای حقوق مزاحمه و حدود متناضمه بین الدولتین، مسلك معمولی است و بالطبع به‌اصلاحات پولتیک و اصطناعات انتریک مربوط است، رشتهٔ دیگر در دست

۶۶- سورهٔ القمر / ۱۰

۶۷- سورهٔ الکهف / ۱۰۴

بگیرند، «معتصماً بحبل الله». که بی تفرق کلمه، متحد المرام متفق-  
الکلام، در اعلاى کلمه اسلام بذل مجاهدت نمایند و صرف مساعدت،  
«اخواناً على سرر متقابلين»<sup>۶۸</sup>.

و سایر امرای اسلامی را که از تبعیت دولتین علیین بیرون،  
وامارت مستقله یا حکومت محدود و مشروطه دارند، به وسایل صحیحه  
از این اتحاد مقدس اطلاع داده و باین مسلك جدید سعید همراه و  
هواخواه کنند. و برای تنفذ اسلام و تنور افکار عمومی، در مکه  
معظمه که قبله واحده قاطبه موحدین است، خطابه ها و اعلانات شود  
و اوراق مطبوعه به السنه متعدده در ایام تشریق نشرو تفریق [گردد]،  
و از طرف هر دو دولت توحید، آیت اسلام و رایت به مجتهدین  
عظام و مشایخ کرام که روابط قوت روحانیه اند [داده شود] و حفظ  
شان و وقایه احترام و ترفیع رتبه و مقام بدون تفاوت ملاحظه شود.  
دیگر آنکه علما و فقها که حجج اسلام و ثقات المسلمین [اند] و  
بالاستحقاق در ودایع دینیه، مطاع و امین می باشند، هم عالیه و  
و افکار سامیه خود را اندکی به آن مسایل مهمه معطوف و مصروف  
فرمایند. اولاً عموم تبعه دول اسلامی را ترغیب و تشویق باید کرد  
که وقایه شئون و حفظ ناموس و شرف دولت متبوعه و سلطنت  
حاضره را لازم الرعایه دانسته، طبعاً و طوعاً شوکت سلطان را  
بخوانند و آسایش خویش را در ظل سلطنت بدانند. و پاره ای  
ساده لوحان را تنبیه باید کرد که از اقدامات و هن آمیز فتنه انگیز محترز

باشند: «الفتنة اشد من القتل»<sup>۶۹</sup>. و وضع دنیا را امروز قیاس به ایام سابقه نمی توان کرد و حکم تشابه از مننه جاری نیست. زیرا که در قرون سالفه، طرق اطلاع و اختلاط بازنشده و باب علم اجانب بر احوال داخله ملکی مسدود بود؛ زماننا هذا «کلمح البصر او هو اقرب»<sup>۷۰</sup>، به دستگیری قوت برقیه، و قایق غربیه در ممالک شرقیه منتشر و ثبت جراید عامه می شود. از توجه به این نکته نباید فارغ بود که هر اجتماع و اتفاقی که به توهین قوای سلطنت اسلام از طرف ملت تشکیل شود، نتیجه اش انهدام و انعدام دین و دولت، و محویت ناموس و عزت يك هیأت خواهد شد. چرا که بالبدیهه در صورت تدافع قوت روحانی و جسمانی، هر دو قوه را کسر و انکسار و عارضه فتور دست می دهد و منتهی به اختلال امور و سلب آسایش جمهور می شود. آن وقت دول متجاوره و ملل جائره، به حکم «اذا تعارضا تساقطا»، به بهانه اعاده امنیت یا حفظ تبعه و رعیت، و به وسیله حمایت مأمورین سفارت و تأمین طرق تجارت، اگر هیچ وسیله و دسیسه ای نباشد، به نام نامی تمدن، به اسم مساعدت و همراهی، خواهی نخواهی پای دخالت مصلحانه در امور داخله می گذارند! «و اذا قيل لهم لا تفسدوا فی الارض، قالوا انما نحن مصلحون»<sup>۷۱</sup> قوت می بشکند ابریق را.

در چنین حالت موحشه، مرد میدان کیست و در پذیرایی این مهمان ناطلبیده تکلیف چیست؟ آید و بیرون نرود، چنانکه از مصر

---

۶۹- سورة البقره / ۱۹۱

۷۰- سورة النحل / ۷۷

۷۱- سورة البقره / ۱۱

بیرون نرفتند و قصد اقامت کرده‌اند و قعودشان به قیام قیام بسته است. دولت روس هم به بهانه کار و بار تجارت و استیذان تأدیب موقتی از اشرار باربار<sup>۷۲</sup>، اقلیم ترکستان را تصاحب کرد و ضمیمه ممالک و متصرفات خود نمود، و روزبه روز قوتش بیش می‌شود و پیش می‌رود و آیه کرسی سلطنت اصحاب نارتا «هم فیها خالدون» خواهد رفت. و قریباً از صبح بخاری در بخارا به جز «واغون شمند فر»! اثری نماند و عزت مسلم به خواری تبدیل شود، «کالمستجیر من الرضاء بالنار». از مرویات نمی‌گویم، از مرئیات خودم در مرو، ده سال می‌گذرد که از عشق آباد به مرو گذشتم. طلع رؤوس الشیاطین در آن حدود قریب الطلوع بود. علی‌خانف حکمران و فاتح مرو اظهار مروت و تأدب کرد، این بنده را در گشت و گذار، معیت و دلالت می‌نمود. به آلاچیق یکی از اکابر ترکمن ورود کردیم، وضعی حیرت‌افزادیدم. در روز شهر رمضان، ترکمنان چادر نشین میز طعام آراسته بودند و انواع مسکرات گذارده، کارد و چنگال گرفته طعام و شراب به ترتیب و تقلید فرنگیان می‌خوردند. علی‌خانف بامن گفت: ماگمان نمی‌کردیم این بدبختان به این زودی و سهولت، تبدیل مسلک نمایند و تعدیل مدرک.

مقصود این است که از احتفالات و اجتماعات بدباطن خوش‌ظاهر، منقطع‌الاول و آلاخر که به ملاحظه تدارک مظلمه یا نهی منکری، در داخل مملکت ایران در این اوقات ظهور می‌کند، به جز وهن عظم و کسر عظم دین و دولت اسلام ثمری ندارد. اذهان

مستقیمه بزرگان دین که رب النوع صفوف روحانی و صفوف ایمانی و مرجع دوایر دینیه اند، باید آفاق مائله را به استقامت معلومات دقیقه خود ملتفت نمایند که اقدام منطقی لازم است. در ضمن مقدمات کلیه، جزئیات، مکتب اهل نظر نتواند بود، تازیانه برزدی اسبم بکشت.

ثانیاً به اقتضای حال و مقامی که امروزه اسلام را در مخاطره عظیمه نشان می دهد، ذمه بزرگان روحانی از مشغولیت به اطلاعات لازمه نباید فارغ باشد. امروز بیان و بنان علما و قضات، قایم مقام سیف سنان مبارزین و غزات است، باید حدتی و برشی بنماید. و قلم مجتهدین، نایب مناب علم مجاهدین است، باید پرچم نصرت بگشاید و از برکات انفاس قدسیه، اختلافات داخله حوزه اسلامی به صورت صلح عمومی برگردد. و غافلین را متنبه باید کرد که در منازعات داخله، ز هر طرف که شود کشته سود اسلام نیست و زیان وسیع است.

غربت حالیه اسلام با صد و چهل و پنج میلیون جمعیت، خطرناک تر است از غربت ابتدائیه اسلام که صد و چهل پنج نفر تابع نداشت. زیرا که آن غربت در خط تصاعد و صراط تزايد بود و این غربت، روبه هبوط و سقوط می رود. آن غربت، مطلع حرکت و برکت بود و این غربت مبداء و قوف و منشاء حرمان است. اگر چه نفوس کامله و ارواح مکرّم را از تصورات قاصره و افکار خاسره تنزیه می کنیم، ولی عوام شیعه که از فواید عامه و مناسبات مشترکه بی خبرند و شکر جهة جامعه را نمی گذارند و قدر نعمت کلمه واحده را نمی دانند،



شاید مغلوبیت و محویت اهل سنت و جماعت را وسیلهٔ فوز و فلاح و رابطهٔ خیر و صلاح خود بدانند. و در خیال پاره‌ای تصنیفات که در حرمین شریفین و زیارت مشاهد مقدسهٔ عراق عرب به حجاج و زوار می‌شود، از تصور حریت و آزادی، طلیعهٔ فرحت و شادی در خاطرشان می‌دمد، مقالات سطحیهٔ فرنگی مشربان هم ذخیرهٔ قلوب شده که کار ملك ربطی به امر عقاید، و دخلی به دین ندارد. و گمان می‌کنند در سایهٔ شوم حریت ملعونه که شرك شرك و دام افك است، می‌توانند اجرای مراسم دینیه کنند، بی‌خوف و تقیه باشند و وجه تذکره که به مرور زیاد شده، کم‌کم روبه تخفیف خواهد رفت بلکه مرفوع التکلیف خواهند شد. دیگر از این دقیقه آگاهی ندارند که در ضل دیانت پادشاهان اسلام، حرمت و شوکت شعایر برقرار و پایدار است و این همه تعین و تزیین و رونق و شکوه در عبادتگاه و زیارتگاه این امت مسلمه در پرتو استقلال و استقرار دولت اسلامی، دوام و استمرار دارد. خدای ناکرده این مواقع مطهره که به قرائت سورهٔ برات از ارجاس و انجام امم مشترکه پاك است، اگر حسابها پاك شود و گریبان اسلام چاك، آن وقت هر شریفی و ضیع خواهد شد و هر شیخی در حکم رضیع.

راست است به ملاحظهٔ سیاسات و صیانت قلوب تبعه از خلجان و هیجان، حرمین شریفین و مشاهد مکرمه را صورتاً ابقا می‌کنند و حکم انهدام نمی‌دهند، ولی مثل این حرفی که در ابتدا از اسلام شنیده‌اند، «لکم دینکم ولنا دین» خواهند گفت و به اصل و اساس حریت، بنای کنائس و میخانه‌ها خواهند کرد و مقابل حرم، بیت حرام

و دارفحشاء خواهند ساخت و علی الاسلام السلام.

و امروز به قوت قیام رایت دولت علیه عثمانی، در شهر اسلامبول به احترام اسلامیت، حسب المعاهده، هیچیک از دول خارجه حق بیرق افراشتن ندارند. مواقع رسمیه سفرها در طرف دیگر است و غفله مسلمین می خواهند بیرق کفر را در دل و سر اسلام جای بدهند و مشهد قدس توحیدخانه را به علم تثلیث بیارانید و خود بیاسانید. از جناب مستغنی عن الالقاب می پرسیم به گردن حسن مجتبی هم رسن افتاد یا به قبول حسن تعهد سوق عساکر فرمود و خدمت به نقطه توحید را وجهه همت کرد. حضرت امام ثامن تسا خاطر خلیفه را به اظهار رضا، مأمون و ممنون نمی کرد چگونه می توانست تقدیم حج کند و تقویم عوج؟ و برای محبین ذریه طاهره تحصیل فرج بعد الحرج، دعایی که حضرت سیدالسادین علیه السلام در صحیفه شریفه برای نصرت و بقای قوت غازیان و حامیان و مرابطین اسلام تعلیم کرده است، در آن زمان، حفظ ثغور و مسالح و بعثت جنود و کتائب به امر شرفای مکه و خلفای مدینه می شد یا خلفای شام خون آشام.

سیدرضی و سیدمرتضی که رایت تقی و علم هدی بودند، مگر نه مایه شرافت را در سایه خلافت نگاهداری می کردند؟ قصاید و مدایح سیدرضی رضوان الله علیه از خلیفه عباسی الطائع بالله، به طوع بود پا اگر اه؟ آیا راهی به خفیه و خیفه می گراید که به شکرانه انعام خلیفه می سراید در قصیده مطوله

جزاء امیر المؤمنین ثنایی علی نعم لاتنقضی و عطاء

به همان علت منصوبه و تنقیح مناط قطعی و قیاس به طریق

اولی، الیوم منافع مشروعه و مقاصد مقدسه علمای اعلام و اساطین اسلام عموماً در این است که سلطنت علیه عثمانیه را به نظر مرجعیت ملاحظه فرمایند؛ خاصه ذوات فائضه البرکات که در نواحی متبرکه و مشاهد مبارکه عراق عرب اقامت دارند، و از روحانیت و نور امنیت آن موطن فیض و مساکن فوز و اماکن فلاح، استمداد و استفاضه کرده و آن نقاط قدسیه را مرکز روح تشیع نموده اند و افئده چهارده میلیون نفوس شیعه «تهوی الیهم»<sup>۷۳</sup>.

شبهه نمی توان کرد که به صلاح امور مهمه دینیه و تسهیل مشکلاتی که از وقایع غیر مترقبه تولید می شود، مزید ارتباط و اختلاط و فتح ابواب مراجعه خصوصیه به مقام خلافت کبری از موجبات نیک بختی و افلاح و سعادت است.

بلکه در اتخاذ مسلك یگانگی و اصلاح جنگهای خانگی و ایجاد وحدت تامه و الفت عامه، دو شاه دین پناه دامت شوکتها به منزله یک شاه خیر و یک ماه نیر دیده خواهند شد و در هیکل دین توحید، دو دست گشاده خواهند بود که متحد الوجود، انفاق خیر وجود نمایند «بل یداه مبسوطان»<sup>۷۴</sup>.

بلی این سخن ذیلی دارد که خیلی دامنه اش وسیع است. ولی از خداوند می خواهم که به طور اجمال و تجمیل، مختصری نافع و بیانی جامع به قلم آرم، جان نو بین در تن لفظ کهن.

به اقتضای طریقه مذهبی که سنت و جماعت دارند، سلطان

۷۳- اشاره است به آیه شریفه ۳۷ از سوره ابراهیم

۷۴- سوره المائده / ۶۴

اسلام « کائناً من کان » با حصول اجماع امت و اجتماع شرایط بیعت، وجود مقدس روحانی است و از او امر اولی الامر انحراف جایز نیست. حسب اللزوم قوای روحانی و جسمانی و جمیع عناصر مزاج ایمانی از مقام سلطنت افاضه می شود و به فعالیت و جهت خلافت اضافه دارد. در بعضی از ملل سائره هم که به سلطنت مطلقه مستقله تمکین کرده اند، این مأخذ معمول و مأخوذ است، « لکل وجهه هو مولیها »<sup>۷۵</sup>. اکنون به امور خارجه نظارتی نداریم، حرف خودمانی و درد ایمانی داریم و در تدارک درمانی هستیم که درماندگی مارا چاره کند. به سرسخن رویم: این نحو سلطنت که به صورت روحانیت تشکیل شود و مدد از قوت دیانت ملت داشته باشد، دولت بی خون دل و سهل الجریان است و به دوام و استمرارش حسب العاده مطمئن می توان شد.

کان قند و نیستان شکریم هم زمن می روید و من می خورم فقط چیزی که باید دارای چنین سلطنت مسعوده، طرف رعایت دائمی کند و علت مبقیه دولت بداند، حفظ شعائر دین و نشر مآثر- آئین است و پیروی حقیقی از مسلك مقنن شرع متین. فرضاً مقتضیات دهریه و اتفاقات قهریه، دولت را مجبور کرد بر قبول قانونی از قوانین خارجه؛ آن قانون نافع را به قالب دیگر باید ریخت و با کلاه شرعی و لباس دینی، به میدان اجرا آورد، « لباس التقوی ذلک خیر »<sup>۷۶</sup>.

۷۵- سورة البقره / ۱۴۸

۷۶- سورة الاعراف / ۲۶

نمی‌توان گفت وکلای دولت عثمانی درباره‌ی اجراءات، از خبط و خطا مصون بوده‌اند زیرا که ظهور نتایج حالیه از وضع مقدمات ماضیه، ترجمان صادقی است مضمی مامضی. امروز نقداً آنچه وسیلهٔ دلخوشی قاطبهٔ مسلمین و جالب انظار عقلای روی زمین است، سرمشقی است و خط حرکتی است که اعلیحضرت شوکت مآب، سلطان عبدالحمیدخان ثانی احیاءکنندهٔ دولت عثمانی برای ترقی دین و دنیا به مقام خلافت عظمی نشان می‌دهد. این سلطان منورالفکر صائب‌الرأی، یگانه ملجأ اهالی اسلام در این اندیشه است که کلمهٔ مسلمین را به نقطهٔ توحید آرد و اختلافات داخله را مرتفع سازد و نمایش سلطنت اسلامیه را به صورت حکومت روحانیه و خلافت راشده بنماید. اگر محترمین علما و معتبرین وکلا، با تنورات فکریه و تصورات خیریه از خیالات مقدسهٔ این پادشاه هوشمند عمیق‌المقال سریع‌الانتقال همراهی داشته باشند، در ترقی دولت و توفی ملت، حالت منتظره‌ای نخواهد ماند.

جمله ادراکات بر اسبان لنگ شہسوار برق و پیران چون خدنگ  
 اماصورت انعقادیهٔ دولت ایران به مناسبات اعتقادیهٔ مذهب  
 شیعه بالطبع طور دیگر است. در این دایره، خط روحانی و جسمانی  
 به یک مرکز منتهی نمی‌شود. رشتهٔ ریاست روحی در دست مجتهدین  
 اعلام و فقهای مسلم اسلام است، و رشتهٔ سیاست جسمی در دستگاه  
 سلطنت. تبعهٔ مسلم، مالیات و عوارض را به دیوان می‌دهند بزور،  
 خمس و زکوة را به مجتهدین تقدیم می‌کنند به رضا. پادشاه شیعه

کائناً من کان نمی تواند خود را امام المسلمین بداند و مفترض الطاعة بخواند و در مواردی که دو شعبه دینی و ملکی تمانع و تراخم می کنند، نتایج و عجزه دارد و شداید عظیمه.

راست گویم علمای ملت در جلسه تکدرند و وزرای دولت در جلسه تحیرند. علمارا قدرت کامله باجرای تحقیقات دینه نیست، و اشریعتا می گویند. حکام و عمال دیوان، دخالت سلسله روحانی را مانع پیشرفت مقاصد خود می بینند، فریاد او دولتا می زنند، شاید حکمران مملکتی وصول مالیات پس افتاده و تأمین طرق و تنظیم امور و ثغور و آسایش جمهور را به رحلت یا عزلت عالمی نافذالقول تعهد می کند و قول می دهد. یا عالمی پرهیز کار که از چاره جویی بیچارگان خود را عاجز می بیند، یا بعضی مداخله های صوری را جائز نمی داند، برای مردن ظالمی و عزل حاکمی ختم انعام می گیرد و طلسم صداندرصد پرمی کند و وصول اجل محتوم و یوم الوقت المعلوم را انتظار می کشد. اهالی دیوان اگر نفسی می کشند و اجرای هوسی می کنند، در ظل ظلیل اختلاف و نزاعی است که میانه این سلسله محترمه لازم الوقوع است و دائم الحصول.

کالجادع مارن انفریکفه      والباحت عن حثفه بظلفه

اگرچه متعمقین ایمانیان برخلاف آرزوی دیوانیان، شیران خدا و مشیران هدی و متحد الخیالند، ولی غالباً مغرورین را به عبای معلمی و عصای مرصعی می نوازند و کار دیگران را می سازند. آثار موحشه ای که بر تعارض این دو قوه ترتب دارد بسیار است و دفتری مخصوص باید ترتیب کرد. و تا این دو قوه ملکوتی و ملکی اتحاد و امتزاج

واقعی حقیقی پیدا نکند، کار دین و دولت عاطل و باطل خواهد بود و همه سعیها بی حاصل. اگر بفرمایی چه باید کرد، ما دل به عشوه که دهیم اختیار چیست؟ عرض می کنم پیش از آنکه اندیشه خود را به بیان آرم، افکار ناقصه خیرخواهان طرفین را به میان آرم، ظهور جمله اشیاء به ضد است.

فدویان نادى دولت، بدویان وادی غفلت که از منافع صوریه و ماده دیانت اطلاع ندارند و خصوصیات زمان و مکان را نمی دانند، استقلال دولت را در اضمحلال شریعت تصور کرده اند. و به حکم اطلاعات مضره که از تتبع تواریخ دول خارجه دارند، استبداد پتر کبیر و استعداد شارل دوازدهم را تذکره می کنند. غافل از اینکه فرط عناد و خرط قتاد خواهد کرد و تولید فساد. بر فرض اجرای این مقصود، دولتی حایره ضمیمه دول سائره خواهد شد. و بهر حال صفت خاسره ساده لوحانی که حامی طرف روحانی و خیرخواه دیانتدگمان می کنند هر قدرشان دولت کاسته شود، به همان میزان، شوکت ملت افزوده شود. و اغلب اوقات را در سر مسایل شخصیه و قضایای جزئیه تزییع می کنند. دیگر از تصور این دقیقه به نظر استقامت سلیقه، مصروف الخاطرند که این اقدامات غیر مرتبه برخلاف وجهه مقصد است و به اصطلاح قوم، دفع فاسد به افسد است. وقتی که پای اجنبی در حوزه دین نبی داخل شد، نه که را منزلت ماند نه مه را.

اما مصلحت دید من آن است که از مقام قدسیت ریاست عظمای دینیه، به سلطنت ایرانیه مدد رسد و رنگ حکومت عادلانه

پذیرد. به این معنی که به رئیس مسلم و روحانی اعلم عرض می‌کنم که در این زمان غیبت امام و خیت امام، حضرت عالی به حکم نیابت عامه و وکالت تامه؛ حفظ بیضه اسلام و حوزه دین را باید به عهده اقتدار و اختیار سلطنت ظاهره شیعه، تقریر و امضاء کنید. مانند حضرت داود که بارتبه نبوت، از بعث سلطان ظاهر و سانس عساکر، ملت را بی‌نیاز ندیده به استدعای «ابعث لنا ملکا»<sup>۷۷</sup>، طالوت را به حکم آسمانی، مخصوص و مبعوث این مقام کرد. و از لوازم امتزاج این قوه و شرط الزام حصول نتیایج منظوره است که علما و اهالی شریعت در مشاورات مهمه و حل و عقد امور عمده دولتی داخل باشند. و صورت ترتیبات این شکل مطبوع مشروع، کتابچه مخصوصی می‌خواهد ولدی الاقتضاء به قلم خواهد آمد.

علی‌العجاله می‌خواهم این مطلب را خاطر نشان کنم که ممکن است بابقای احترامات و کلای ایمانی و حمایت مقامات وزرای دیوانی، شأن و شوکت دولت را افزود و این وضع معلول را در اعلی درجه قوت نمود و با کمال توسط و ملایمت، این دو قوه، بی‌مزاحمت مبداء خیر و منشاء نیک بختی امت باشند: «جعلناکم امة وسطا»<sup>۷۸</sup>. اعلی حضرت شاهنشاه ایران که عما قریب انشاء الله سنین سلطنتش از صاحبقرانی به ذی‌القرنینی خواهد رسید، به ذکاء فطرت و ضیاء فکرت آراسته است. و اهدأ باور نمی‌توان کرد که بعد از آن همه تدرب و تجرب و تشرق و تغرب، نور کسبی علی نور فطری

---

۷۷- سورة البقره / ۲۴۶

۷۸- سورة البقره / ۱۴۳



زیاد نشده باشد و حالات حاضره از احاطه فکر هیونش بیرون باشد. این قدر هست که مطویات مفیده و منویات نافعہ در حجاب قدس خاطر اقدس مانده است، و ترجمه حال می فرماید که خدا هم اسباب می خواهد و پیغمبرش هم اصحاب. هوشمندان معتقدند که اگر این پادشاه دل آگاه را نشاط خاطر آید، به جزئی بذل همتی می تواند دولت و ملت ایران را در این دم واپسین زنده و برآزنده فرماید.

چیز دیگر هست اما گفتنش با تورو روح القدس گویدنی منش  
ثالثاً فریضه ذم بزرگان دین است که در نواحی مقدسه عتبات عالیات عراق عرب و مشهد مقدس خراسان، يك مجلس انجمن روحانی به اسم ترقی اسلام تشکیل کنند و در تحت نظارت آن محفل مبارک، در سایر ممالک ایران به ریاست و همدستی متورعین علما، شعب دیگر داشته باشد. چون انعقاد این انجمن بوجه من- الوجوه فتنه آمیز نیست و اخلال به نظام دولتی و رخنه ای در مقاصد حکومتی ندارد، باید به شیعیان هندوستان و قفقازیه و عموم مسلمین که تبعه دول خارجه اند، علنی و مستقیماً اطلاع داد که تاسی و همراهی نمایند و وسایل ترقی دین مبین و نشر آئین اسلام را به مذاکره تحقیق و مشاوره اجرا تقریب نمایند. و یکی از ثمرات این انجمن قدس و آثار مترتبه، فرستادن داعیان و بعث مبلغین است که در ضمن دستور العمل معین و شرایط معلومه، در ممالک خارجه اعلای صیت اسلام نمایند، و مصارف این دعوت و مخارج این بعثت را از وجوه اعانه اسلام بدهند. اگرچه در ممالک اروپا تأثیر دعوت و

تبلیغ مشکل می‌نماید، «سواء علیهم أأذرتهم أم لم تنذرهم»<sup>۷۹</sup>، ولی در صفحات افریقا و ممالک چین، ملیونها نفوس ساده برای هر نقش آماده [و] موجودند. چون فطرت اصلیه آنان به عارضه تنصیر و تمجیس و به ناپاکی فرنگیان تنجیس نشده، به اندک اهتمامی آن حدود ظلمانی را مشرق انوار اسلامیت می‌توان کرد. و اگر تکاهل شود قریباً بدایره تمدن و تدین نصاری داخل خواهند شد! و اگر اهتمامات فوق العاده ملت نصاری را در نصرت دین خود، مسلمانان بدانند، آن وقت خواهند فهمید که از غیرت دیانت چقدر دور افتاده‌اند و چه دولتها از دست داده‌اند. در داخله مملکت هندوستان صدوسی ملیون هندو را به تدابیر صحیحه و حکمت‌های علمی و عملی می‌شود به صراط مستقیم توحید دلالت کرد، و کم کم در عروق و اعصابشان قوت اسلام را دوانید که در کمتر از قرنی یک قسمت از این طایفه گمراه، منور و آگاه شوند.

هنوز مکنونات خاطر و محزونات خیال را به رشته تحریر نیاورده‌ام، ناچارم که عرض کنم جف القلم. چرا که در اثنای تحریر این نسخه به نام اتحاد اسلام، شوق زیارت مشاهد مشرفه منوره بر سرم افتاد و دست از نگارش کشیدم و کاتب و طابع را منتظر گذاردم: بگفت احوال ما برق جهان است. لزوماً تتمه نسخه مشروعه مطبوعه را در سفینه نگاشتم. و در موقعی که همه کشتی نشینان از تلاتم دریا، مصداق «تری الناس سکاری»<sup>۸۰</sup> بودند، این بنده باطمینان خیال، این

۷۹- سورة البقره / ۶

۸۰- سورة الحج / ۲

مقاله را به پایان آوردم بعنون الله و توفيقه.

اگر در خاطر اهالی اسلام، حسن تأثیری دیدم رساله دیگر خواهم نوشت که متمم این عجاله باشد. در هیجدهم شهر جمادی-الآخر سال هزار و سیصد و دوازده هجری در حدود مسقط این کتاب تمام و متکی الختام شد و این شعر را که مطلع غزلی است بوصف الحال گفتم:

عاقبت دیده ما مردم دریایی شد رازهای دل مایکسره صحرائی شد  
و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله  
الطاهرین و السلام علینا و علی عباد الله الصالحین.

چون در نسخه موسومه کتاب الابرار که به عربی تصنیف کرده بودم مقاله نافع جامعه ای در دعوت مسلمین به اتحاد حسب المناسبه بخاطرم القاء شده بود، مناسب دیدم ضمیمه این کتاب شود «قد علم کل اناس مشربهم».

یا معشر المسلمین ادر کوا الاسلام فی غربته وانصروه فی وحدته  
قبل ان تنقسم قواه و تنقسم عراه، و تنزع حشاشته و تذهب بشاشته و  
مشاشته، و تهبط مفاخره و مآثره، و تسقط منابره و منائره و تنزل  
ارکانه و تخذل اعوانه و ینقض جداره و تقفر داره و تمحی آثاره و  
مایدرک ثاره. فان ابلیس قد انتدب و خر به نسلوا من کل حدب.  
والاسلام محصور و مصدود و مکبود و مفأود. یستنصر و لیس له  
ناصر یذب عن حماه، و یجیب دعوته من انصارى الی الله. کان فی  
انصار المسلمین غشاوة، فما من احد یبصره و لینصرن الله من ینصره.  
لقد تقاصرت عنهم الهمم، و تمادت فیهم علة الصمم. لایستمعون الی

هذه الشكاية والكناية، ولا يدرون الى ما تنتهى هذه الحكاية. فسبوا قظهم الزمان عن رقدتهم، و يقيمهم عن قعدتهم و يفيقون من سكرتهم.

لكن فى الصيف ضيع لبنهم، وفى الصيف يتدارك عنبهم و غنبهم، ولا ينفعهم الندم، و انى لهم الوجود بعد العدم. ايها المسلمون ما لكم تفرقتهم ايدى سبا فقلو بكم شتى و افئد تكم هبا. فوا عجبا من اجتماع اعداء الدين على باطلهم و تفرق الموحدين عن حقهم. فانتهاوا عن الفساد و اصلحوا ذات بينكم.

فقد قرب الزمان حين حينكم ترونه بعيداً و نراه قريباً. فان اليوم لكم هم اهم، و ظلام الكفر قد ادلهم: «لا تنازعوا قفسلوا فتذهب ريحكم»<sup>٨١</sup>، و لعمري ليس الا الاتفاق مريحكم.

كلمة التوحيد فى مخاطرة عظيمة و انتم تغردون فى فروعها و افنانها و يستأصل اصل الشجرة و انتم تشاجرون على اغصانها. ضرب مثل فاستمعوا له و انتبهوا عن الهيمان و الوله.

«مات احد من الاغنياء و الشرفاء و ترك من خلفه ذرية فقراء و ضعفاء. و حصل بينهم اختلاف كلمة فى ترتيب التوريث و تقسيم- الموارد. لكل منهم اقوال و احاديث فى التشريك و الترتيب و العول و التعصيب، و المنع عن اشياء مخصوصة و الامتياز بحبوات منصوصة. و لكن فى اثناء هذا النزاع و التقار و التجاذب فى تحديد الضياع و العقار، اخبروا ان لهن خصم قوى و عدو نحوى، كمن لا بادتهم و يجول بينهم و بين ارادتهم. و يريدان يطلع من مكمته و يشد عليهم

من مأمنه. فيدر كههم سريعاً و يهلكم جميعاً و لا مناص من كيدہ  
ولا خلاص من قيده. و ان غفلوا و ماعقلوا تترك عامتهم و خاصتهم  
في الارض صرعى؛ و لا يبقى من تركتهم و بركتهم اصلاً و فرعاً.  
فهولاء الورثة لو كانوا متيقظين و لحقوقهم و حدودهم متحفظين،  
لا يتكلمون فيما بينهم جدلاً و يأخذون الاتحاد عن التفرقة بدلاً، و لا  
يقاتلون بكلمة قازدة و يد واحدہ مع هذا الخصم الالذ، و يدافعون  
عن الخطب الاشد.

هذا مثلکم ايها المسلمون الكاملون؛ و لمثل ذافليعمل العاملون  
فاتكا و اعلى الآرائك و انتظروا نزول الملائك لتقويم اودكم و ترميم  
بلدكم و حماية مصالحكم و وقاية مسالحكم. لقد مالت دعامتكم و  
شالت نعامتكم و قامت قيامتكم و دامت ندامتكم و انتم فاكهون  
في نادیکم و فارهون في وادیکم، «اقيموا الدين و لاتنفر قوافیه»<sup>٨٢</sup>  
فقد رمى التثليت، توحيدكم بثلاثة ائنا فيه ادعوا لله مخلصين له الدين  
بكلمة سواء رغمالانوف الكافرين. لانهم ينتظرون عليكم الفرص و  
يجرعونكم لامحاله الغصص. يصانعون لتفريقكم كل يوم خيالاً و  
يضعون في طريقكم جبلاً. و لو تمكوا الايا لونكم خبالاً و يقلعونكم و  
ان كنتم جبلاً. و لعقابهم الكاسر كيد متطائر لكسرا حجتكم. و يودون  
ان تغفلوا عن امتعتكم و اسلحتكم. و لولا منافعهم المترا حمة، لقضوا  
من سهامكم و طرا و مارأوا من جهامكم مطراً.

خاتمه



## خاتمه

شرح حال و ماجرای احوال کاشف رموز سنت و کتاب جناب مستطاب شریعت‌آب افاضت و افادت نصاب، افتخار الخاقان، مرجع اهل التوحید و الايقان، عماد الملة و الدين، اشرف العلماء و المجتهدین، حضرت نواب اشرف امجد ارفع اسعد و الا، شاهزاده ابوالحسن میرزا، المعروف به شیخ الرئيس ادام الله بركات و جوده، ابن مرحوم مغفور حسام السلطنه محمد تقی میرزا ابن الخاقان خلد آشیان فتحعلیشاه قاجار اسکنهما الله فی روضة رضوانه را آنچه خالی از کزاف و اجحاف بود از ایام تحصیل و تدریس تا ورود آن حضرت به بمبئی، من بنده کاتب این کتاب مستطاب ابن عباس مرتضی الحسینی البرقانی در دیوان منتخب نفیس از آثار حضرت شیخ الرئيس بقدر وسع نگاشته‌ام؛ صاحبان بصیرت و اطلاع را بدان کتاب مستطاب دلالت و حوالت می‌کنم. پس از ورود آن حضرت در بمبئی در بیت اشرف، مرجع افاضل عالم و مفخر دودمان بنی آدم، سپهر مردی و مروت، عالم جوانمردی و فتوت، ثمین گوهر همان دانش و بینش، نواب مستطاب اشرف ارفع امجد و الا،



پسندیده حضرت آله، حضرت سلطان محمدشاه متع الله المسلمین بطول بقاه و نور ابصارالمجین بنور لقاه، منزل اختیار فرمود تا زمان حرکت آن حضرت که یکسال و اندی بود در هر محفل در ترویج شریعت و مداحی خاندان عصمت و طهارت خودداری نمی فرمود، و در این مدت یا در مسجد پس از ادای فریضه به جماعت، به موعظه می پرداختند و یا در سرای بهجت افزای خود به کلمات مصلحانه و منصفانه، قلوب قاسیه را که سالهای متمادی در وادی سرگردانی و حیرانی بود به روش انسانیت و آدمیت می آورد. چنانکه جمعی کثیر و جمعی غفیر از زرتشتیان و غیره هر شب و روز در خدمتش به سر می بردند و اظهار ارادت می نمودند. حتی در پونه و مهابلشور که از ییلاقات بمبئی شمرده می شود، و در فصل برسات، اعظام و شرفا به واسطه باران بمبئی چند ماهی در آن ییلاقات به سر می برند، هر روز در حضرتش به نوعی و طرزی که خالی از تکلف بود، به کرسی و عظم صعود می نمود. و گاه بود که شماره مستمعین بیش از ده نفر نبود، بدون ملاحظه کم و بیش مانند آنکه در انجمنی بزرگ سخن کند یک ساعت و یا دو ساعت کلمات پند و اندرز را به شیرین زبانی و طرزی خوش گوشزد مستمعین می کرد و به بیانات شافی و کافی زنگ ملال از خاطرها می سترد.

پس از فراغت از موعظه به تحریر کتب و مسایل دینی می پرداخت، چنانچه در این مدت قلیل با آن مشغله های کثیر سه جلد کتاب از تنزلات خاطر و رشحات قلم اعجاز رقم فراهم آمد. یکی منتخب نفیس از آثار حضرت شیخ الرئیس که جامع اشعار عربی و فارسی

و هم قصاید و غزلیات و مراسلات است. و یکی هم بیان بطلان دعوت احمد قادیانی است به لسان عربی. و یکی هم همین کتاب مستطاب است که موسوم به اتحاد اسلام است.

توان از روی انصاف گفت که تا بحال کلماتی جامع تر و نافع تر برای اهالی اسلام از این خوشتر صورت ترتیب و ترکیب نگرفته است. با اینکه در قرب زمان حرکت، مستعجلانه مرقوم فرمودند، بدون اطالۀ فکر و اجالۀ خیال، و به همت همیمان و بذل کریمانه حضرت مستطاب اشرف ارفع امجد والا آقای سلطان محمد شاه ادام الله ظلّه العالی به حلیۀ طبع در آمد. امید که خوانندگان را ملامت نیاید و کسالت نفراید و هنری بنماید و اثری ببخشاید. والسلام علی من اتبع الهدی.

تم الكتاب علی ید اقل الكتاب ابن عباسی مرتضی الحسینی البرقانی

بمبئی شهر رجب المرجب ۱۳۱۲

Gulzar Hasani Press Bombay

